

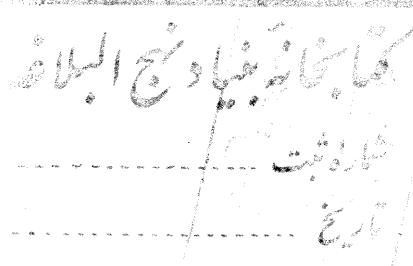
کتابخانه بنیاد نهضت پژوهی

شماره ۴۸۰۷

انتشارات سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی

مرکز اسناد اقلام  
سلامی  
کتابخانه امام جعفر (ع)  
شماره بسته ۷۰۰۷  
تاریخ ۲۵.۹.۹۶

۶



## بحث درباره کتاب

شماره ثبت

تاریخ

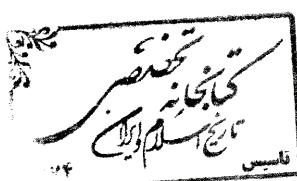
کتابخانه  
بنیاد نهضت پژوهی

## حدائق السحر فی دقائق الشعر

تألیف رشید الدین و طواط

«دکتر قاسم تویر کانی»

تهران



چاپخانه سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی

الف

## فهرست

صفحه	موضوع
۱	سخنی درباره این رساله
۲	فصل اول - تاریخچه علوم بالغت در اسلام - مقدمه
۳	نخستین کتاب در علوم بالغت - بدیع ابن المعتز
۵	تقدیم شعر
۶	الصانعین
۹	قرن پنجم - دوره کمال بالغت - العمدة.
۱۰	اسرار البلاغة - دلائل الاعجاز
۱۳	مفتاح العلوم
۱۴	مقایسه کلی آثار متقدمان و متأخران
۱۹	نتیجه
۲۰	تدوین علوم بالغت بفارسی ترجمان البلاغة - حدائق السحر - المعجم
	فصل دوم - مأخذ های حدائق السحر
۲۲	۱- ترجمان البلاغة
۲۴	۲- محسان الكلام
۳۶	فصل سوم - المعجم بنقلید حدائق نوشته شده است
۳۹	فصل چهارم - موضوع وغایت کتاب حدائق - مقدمه
۴۰	۱- موضوع وغایت علوم بالغت در ترجمان البلاغة
۴۲	۲- موضوع وغایت کتاب حدائق

ب

صفحه	موضوع
۳۷	۳- موصوع وغایت علوم بلاغت در المعجم
۴۸	فصل پنجم- ترییت فصول حدائق السحر
۴۱	فصل ششم- تعریفات در حدائق
۴۳	فصل هفتم- مثلهای حدائق
۴۶	فصل هشتم- اصطلاحات در حدائق
۴۹	فصل نهم- سلک عبارتهای حدائق
۵۴	فصل دهم- تعریف شعر او گویندگان و ذکر منابع صنایع در حدائق
۵۷	فصل یازدهم- نکته‌ای چند در مقایسه حدائق تذکر
۶۶	جدول مقایسه
۶۹	
۷۷	منابع

## سخنی در باره این رساله

موضوع رساله چنانکه در نام آن یاد شده است، بحث در باره کتاب حدائق السحر رشید و طواط میباشد. امادر طی مباحثی که در باره مقایسه این کتاب با دیگر کتابهای مربوط به علوم بلاغت بیان آمده است و بخصوص در فصل نخستین، که در باره تاریخچه علوم بلاغت در اسلام آمده چگونگی سیر علوم بلاغت و تحولات آن در دوره های مختلف اسلامی چندان شرح داده شده است که هر گاه نویسنده میخواست رساله ای خاص در همین موضوع بنویسد اصول مطالب آن بر آنچه اکنون در این رساله آمده است افزون نمیگشت.

بعلت پیوند در آمیختگی که بسیاری از اهل این فن، بخصوص مؤلف کتاب حدائق السحر، بین قواعد بلاغت در هر دو زبان فارسی و تازی پدید آورده اند، در این رساله نیز سیر علوم بلاغت و تحولات آن، و همچنین بسیاری از مطالب مربوط به علوم بلاغت در باره هر دو زبان تازی و فارسی، توأم و یکجا بیان شده است.

اما در باره زندگانی و مقام ادبی رشید الدین و طواط، مؤلف کتاب حدائق السحر فی دقائق الشعر، نویسنده این رساله در مقدمه کتاب (نامه های فارسی رشید الدین) (۱) آنچه بتبع بدست آورده یا بحds دریافت نوشته است. از این در این رساله کوچک تکرار آنرا لازم ندانست، و چیزی بر آن افزودن نیز نتوانست.

تهران - اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۲

قاسم تویسر کانی

(۱) این کتاب در اسفندماه سال ۱۳۳۸ بشماره ۱۵۷۱ انتشارات دانشگاه تهران، در چاپخانه آن دانشگاه بچاپ رسیده است.

# فصل اول

## تاریخچه علوم بلاغت در اسلام

### مقدمه

مقصود از علوم بلاغت در اینجا علوم یا فنونی است که از برای بدهست دادن مقیاسهای کلی و مشترک شناسائی نیک و بد سخن و آرایشی آن مدون شده و در آن علوم قواعد یا اصطلاحاتی را گرد آورده و آن اصطلاحات را بوجه علمی تعریف کرده برای توضیح آنها مثلهای زده‌اند تا هل ادب و نقادان بر مقیاس آن قواعد یا بوسیله آن اصطلاحات بتوانند سخن سنجی نمود.

پس کتابهایی که در نقد اشعار و آثار سخنواران آمده و در ضمن آنها نکته‌های کلی درباره بلاغت و آئین سخنواری یاد شده،<sup>(۱)</sup> و همچنین مباحث ادبی که در بسیاری از کتابهای تفسیر قرآن و شرحهای کتاب نهج البلاغه آمده و در ضمن آنها بقدر ادبی آن متون پرداخته و درباره بلاغت آنها نکته سنجیها نموده‌اند، و نیز کتابهایی که بصورت کتابهای لغت مجازات و تعبیرات نظر را گرد آورده‌اند، مانند اساس البلاغه زمخشری، و همچنین کتابهایی که بسبک متكلمان درباره اعجاز قرآن نوشته و در آن میان اشارات ضمنی به مباحث بلاغت کرده‌اند، مانند اعجاز القرآن ابو بکر باعلانی متوفی بسال ۴۰۳، همه اینها از موضوع کلام در این باب بیرون است.

(۱) این رشنه‌های فن ادب پیش از تدوین علوم بلاغت، در فهیگ اسلامی پدید آمده و بموارد علمو بلاغت همواره راه خودرا پیموده است. نخستین کتابی که در این باره نوشته شده کتاب نامی و پرارزش البیان والتبيين تأليف جاحظ ( متوفی بسال ۲۵۵ھ ) است که بسبک کلیاتی که در ضمن مطلب، درباره بلاغت عربی و آئین سخنواری بیان کرده، آنرا بعضی از معاصران بنیان گذار بلاغت عربی و یا یه گذار باره‌ای از اصطلاحات این فن بشمار آورده‌اند. ( رجوع شود بمقدمه کتاب الخطابه ص ۵۴).

## نخستین کتاب در علوم بلاغت

بدیع ابن المعتز

تدوین علم بلاغت در اسلام از قرن سوم هجری آغاز میگردد نخستین کتابی که در این باره شناخته شده بدیع ابوالعباس عبدالله بن معتز عباسی (۲۹۶ - ۲۴۷) است که در سال ۲۷۴ تدوین شده است. (۱) این کتاب را ابن معتز، چنانکه خود در مقدمه میگوید، از برای آن ساخته است که پاره‌ای از آنچه محدثان (۲) بنام بدیع نامیده‌اند و در قرآن و زبان عرب و احادیث نبوی و گفتار صحابه و اشعار پیشینیان آمده است از آن آثار نقل کند تا بدانند که بشار و مسلم و ابو نواس و کسانیکه سبک ایشان را در شعر پذیرفته‌اند خود مبدع این فن نیستند، بلکه چون این بدایع در اشعار ایشان فراوان آمده از این‌رو در زبان ایشان شناخته شده و با این نام نامیده شده است. این معترز یکی از شاعران را که شیفتۀ بدیع شده و در پیروی محدثان زیاد روی کرده (حبيب بن اوس طائی) نکوهش میکند و متذکر میگردد که پیش ازاو شاعران در قصیده‌ای یک یا دو بیت را با صنعت می‌آورند و چه بسا قصیده‌ها از شعر ایشان خوانده میشند بی آنکه در بیتی از آنها صنعت یافته شود. بکار بردن صنعت را آنگاه می‌پسندیدند که بندرت آمده باشد (۳)

(۱) بدیع ابن معزن. ص ۳۷۶.

(۲) شاعران عرب را بلحاظ عهذنندگانی ایشان بچهار طبقه تقسیم کرده‌اند:

۱- طبقه جاهلیان، که در دوران جاهلیت (پیش از اسلام) میزینسته‌اند.

۲- طبقه مخصوص‌مان، که هم در عهد جاهلیت وهم در دوران اسلامی بشعاعی شناخته شده‌اند.

۳- طبقه اسلامیان، که در اوائل دوران اسلامی میزینسته‌اند و هنوز طبع ایشان متأثر از فرهنگ‌ملتهای دیگر نشده و قریحه عربی ایشان فاسد نگشته بوده است؛ شاعران دوران خلفاء راشدین و خلفاء بنی امية همگی از این گروه بشمار می‌روند.

۴- طبقه مولدان یا محدثان- اینها کسانی هستند که در عهد هائی پدید آمده‌اند که تا زیان باملتهای دیگر، بخصوص ایرانیان در آمیخته و این آمیزش در سخن ایشان اثری نمایان کرده است. این وضع از آغاز عهد عباسیان پدید آمده، از این‌روهمه کسانیکه از آغاز این عهد بعد شاعری شناخته شده‌اند خواستن ایشان با سلوب این ادوار در آمده باشد و خواه با سلوب یکی از سه دوره پیش، همگی راشاعر (مولد) یا (محدث) خوانند.

(۳) بدیع ابن المعتز. ص ۱ - ۲.

در این کتاب ، ابن معنی صنعتهای بدیع را بدو گروه طبقه‌بندی کرده ، نخست این پنج صنعترا که بر تراز دیگر صنایع میدانسته بر گزیده بشرح و تمثیل آنها پرداخته است : استعاره . تجنبیس . مطابقه . رد اعجاز الکلام علی ماتقدمها . روش کلامی . در ضمن شرح پاره‌ای از این صنایع نوع پسندیده و ناپسندیده آنرا بیان کرده است .

پس از آن با تصریح باینکه انواع صنعت فراوان است و شایسته نیست کسی دعوای احاطه برهمه آنها بکند این چند صنعترا نیز بوجه نمونه از صنایع درجه دوم یاد میکند : التفات رجوع . تجاهل العارف . حسن التضمن . افراط در وصف حسن تشبيه . اعتنات . حسن ابتداء . (۱)

ابن معنی خود در مقدمه تصریح میکند که اصطلاح ( بدیع ) نامی است که بر پاره‌ای از صنایع شعری نهاده شده‌این نامرا شاعران و سخن سنجان یاد میکرده‌اند؛ اما علمای لغت و شاعران قدیم این نامرا نمی‌شناخته‌اند، و نیز تصریح میکند که پیش از وی کسی در این باره کتابی تألیف نکرده است . (۲)

(۱) بسیاری از این اصطلاحات و همچنین پاره‌ای از تعریفهایی که در کتاب ابن معنی آمده با اصطلاحها و تعریفهای مؤلفان بعدی مطابقت دارد و بعضی مطابقت ندارد .

(۲) بدیع ابن معنی . ص ۵۷ - ۲۸ - در اینکه ابن معنی نخستین مؤلف اسلامی در علوم بلاغت میباشد سخنی نیست، اما درباره مبدع بلاغت اسلامی و اینکه آیا از علوم بلاغت یونان سرچشمه گرفته است یا اینکه یکجا زائیده قریحه داشمندان اسلامی است ، محققان معاصر اختلاف دارند. بعضی از ایشان ، از جمله ، محقق مصری آفای دکتر طه حسین معتقدند که علوم بلاغت اسلامی از فرهنگ یونان مایه گرفته است . ( رجوع شود به مقدمه کتاب الخطابة ص ۴۶ - ۴۷ ) .

نویسنده بی‌آنکه بوجه استدلال وارد این بحث شود ، عقیده خود را چنین فرمینماید که اگر مراد این باشد که مؤلفان علوم بلاغت در اسلام مستقیماً از منابع یونانی ، از قبیل خطابه ارسسطو و شعر ارسسطو استفاده کرده‌اند ، با وجود تشابهی که در پاره‌ای از مسائل میان کتابهای بلاغت اسلامی و آثار ارسسطو ملاحظه می‌شود باز اثبات آن بسیار دشوار است . اما اگر مراد این باشد که پس از پدیده آمدن ترجمه اسحق بن حنین ( متوفی بسال ۲۹۸ یا ۲۹۹ ) از کتاب خطابه ارسسطو و ترجمه‌متقی بن یونس ( متوفی بسال ۳۲۸ ) از کتاب شعر ارسسطو و ترجمه‌هایی مانند آنها، پاره‌ای از مسائل علوم بلاغت در این جمله ادبه بصره و کوفه در میان زاویان و ناقدان ادب‌دهان بدھان گشته، از راه کتابهای نقد ادب؛ ما نند البيان والتبیین جاخط، و ادب الکتاب ابن قبیبه و کامل مبرد و ما نند آنها ، بکتابهای علوم بلاغت راه یافته ، بی‌آنکه مؤلفان خود مبدع و مأخذ اصلی آن مطالب واقع باشند ، این احتمال بسیار قوت دارد . بهر حال بحث تفصیلی این مطلب و تعیین کیفیت و کمیت مطالبی که از اصول بلاغت یونانی وارد بلاغت اسلامی شده‌است خود در خور رساله‌ای خاص میباشد .

## ۲- نقدالشعر

در اوآخر قرن سوم یا اوائل قرن چهارم ابوالفرج، قدامه بن جعفر بن قدامه کاتب که در حدود سال ۳۳۷ وفات یافته، کتابی در همین موضوع نوشته است بنام نقدالشعر. در این کتاب، که بلاحظ حجم بسیار کوچک میباشد، مطالبی چنداز فنون مختلف بلاغت، مانند: التفات. مبالغه . تشبیه . مساوات . غرابت لفظرا باختصار و بدون ترتیب منطقی یاد کرده، و نیز پاره‌ای از اعراض شعر اشاره کرده است. اصطلاحات اور بیشتر موارد با اصطلاحات متأخران یکی نیست .

این کتاب را، چنانکه قدامه خود در مقدمه تصریح کرده، در باره نقدالشعر (شعر سنجی) نوشته است. میگوید پیش از این مردمان در باره عروض و قافیه، و مشکلات لغوی و نحوی، و معانی و اعراض شعر کتابهای نوشته‌اند، در حالیکه بعض آنها بشعر اختصاص ندارد و در هر گونه سخنی، چه نظم و چه نثر بکار است، و برخی مانند عروض و قوانی غیر لازم یابی فایده است. اما آنچه مهم است همانا شناختن شعر نیک از بد میباشد و این مطلبی است که در باره آن کوتاهی کرده‌اند و کتابی ننوشته‌اند پس وی کتاب خود را در باره همین موضوع نوشته است .

قدامه خود را در این مقدمه، نامی از برای کتاب خویش یاد نکرده است . شاید بعد از بمناسبت مطالب کتاب دیگران آنرا بنام نقدالشعر خواهد اند.

چیزیکه مایه شگفتی است اینستکه قدامه در این کتاب خویش هیچ اشاره‌ای بیدع ابن المتن را نکرده و ابن معتر نیز، چنانکه گفته شد، تصریح میکند که خود نخستین کسی است که در این موضوع کتابی تألیف کرده است. هر چند مطابق آلبند دو کتاب بایکدیگر اختلاف فراوان دارد اما بوجه کلی هر دو بیک موضوع بر میگردند، و این عجب است که آن خلیفه داشمندواین دبیردار الخلافه، که تایکسال پس ازوفات اور خدمت دیوان بوده، هیچیک از کارتازه یکدیگر که تقریبا در یک موضوع بوده آگاه نشده‌اند یا نخواسته‌اند اظهار اطلاع کنند.

دراينجا اين مسئله پيش مى آيد که با اينکه قدامه معاصر ابن معتز بوده و چنین کتابی

در علم بالغت نوشته است از چه روی ابن معتز را نخستین مؤلف علوم بالغت در اسلام دانسته‌اند؟ چون خود او چنین ادعا کرده است، یا بعلت اينکه قدامه در حدود چهل سال پس از اين المعترز در گذشته و تأخیر وفات اول لیل تأخیر عهدوی و نیز تأخیر کار او می‌باشد. اما هيچیک از اين دو دلیل قدمت تأثیف ابن المعترز نیست؛ زیرا دعوی او را بر اينکه نخستین مؤلف چنین کتابی است، اگر بخواهیم بوجه صحیح توجیه کنیم، می‌توان حمل اطلاع نیافتن وی بر کتاب قدامه نمود. اما تأخیر وفات قدامه نسبت بوفات ابن العترز دلیل تأخیر کار او بر کار ابن المعترز نیست؛ زیرا قدامه تاسال ۲۹۷ یعنی يک‌سال پس از در گذشت ابن المعترز در خدمت دیوان دار الخلافه بوده و اين حکایت از آن می‌کند که در عهدا ابن المعترز او در سنی بوده که در خور کارد بیری بوده است؛ پس از کجا بدا نیم که در همین اوان بکارهای علمی خود، که از جمله آنها تأثیف کتاب نقد الشعرا است، نپرداخته بوده.

### ۳- الصناعتين

پس از اين دو کتاب کوچک، در قرن چهارم هجری، به نخستین کتابی در اين فن بر می‌خوریم که در سخن سنجی، از بدایع و صنایع سخن، و ذکر چند اصطلاح ادبی قدم فراتر نهاده بمحاجحت اساسی بالغت توجه کرده است، و اين همانا کتاب الصناعتين (الكتابة والشعر) تأثیف ابوهلال، حسن بن عبد الله العسكرية (متوفی بسال ۴۹۵ھ) است.

مؤلف، در باره غرض و غایت کتاب، در مقدمه شرحی آورده است که خلاصه ترجمه آن چنین است: «شایسته ترین دانشها بفرآگرفتن، پس از شناسائی خداوند، علم بالغت و فصاحت است که بدان اعجاز قرآن شناخته می‌شود. و نیز پس از این فایده فوائدی دیگر دارد؛ از جمله آنکه چون کسی نتواند در میان سخنان نیک و بد تفاوت گذارد همه فضائل او تباه می‌گردد. و نیز، هر گاه بخواهد قصیده‌ای بسازد یا نامه‌ای بپردازد، چون از این دانش بی‌بهره باشد عیبه‌ای در سخن او پدیدیدمی آید که مایه ریشخند نادانان و عبرت دانایان می‌گردد.»

درباره کتابهایی که پیش از اودراین باره نوشته شده است میگوید: «کتابهایی که در این باره نوشته شده کم است . بزر گترین و نامبردار ترین آنهاالبيان والتبيين ابو عثمان عمر و بن بحر جاخط است.(۱) این کتاب بسیار سودمند میباشد؛ چهدر آن فصلهای عالی و نکته‌های لطیف و خطبه‌های دل‌انگیز ... و نام خطیبیان و بلیغان آمده، و پاییگاه ایشان در بلاغت و سخنوری اشاره رفته است، اما حدود بلاغت و اقسام بیان و فصاحت در میان آن مطالب پراکنده است، بوجهی که جز بتأمل فراوان و تصفح بسیار بر آنها دست نتوان یافت. از این‌و لازم دانستم این کتاب را بوجهی بازم که همه آنچه را که در پرداختن نظم و نثر بکار است در برداشته باشد».

مؤلف، در این کتاب ده باب ترتیب داده و در هر باب فصولی آورده، و رویه مرفه کتاب شامل پنجاه و سه فصل میباشد.

در بابهای اول و دوم و سوم، درباره معنای لغوی و اصطلاحی فصاحت و بلاغت و معنای اصطلاحی آندوبایکدیگر بتفصیل سخن‌رانده و اقوال مختلف داشتمندان و اهل ادب و سخن‌شناسان را نقل کرده است.

بخصوص فصلی بعنوان (ماجاء عن الحكماء والعلماء في حدود البلاغة) آورده که در آن بیش از همه عقیده ابن مقفع را درباره تعریف بلاغت نقل میکند و بطبق تعریف وی مثل‌های آورد، و نیز بعنوان (قال حکیم الہند) نظری را درباره تعریف بلاغت. نقل میکند. معلوم نشد مرادش از حکیم‌هند که بوده است .(۲)

در این بابا بمطالعی بر میخوریم که بامطالعه آنها یقین حاصل میشود که مؤلفان پس از این عبارت می‌توان احتمال داد که کتابهای ابن معتز و قدامه را دیده، ولی آنها در کار بلاغت (۱) از این عبارت می‌توان احتمال داد که کتابهای ابن معتز و قدامه را دیده، ولی آنها در کار بلاغت بچیزی نشمرده است .

(۲) این مورد و موارد مشابه آن که حتی در البیان والتبيين جاخط آمده، و از این اینان درباره بلاغت نقل عقیده میکنند، دلیل است براینکه آنچه بعض معاصران مصری پنداشته‌اند که مؤلفان اسلامی علوم بلاغت را از کتابهای یونان گرفته و بعلت تعصب عربی نخواسته‌اند اعتراف کنند درست نیست چه تعصب عربها در آن ادوارد برای اینان شدیدتر بود تایوانیان .

که در این با به مناسب ساختن سخن باوضع مخاطب کرده منشاء همان تعریفی است که متأخران از برای بلاغت کرده‌اند. اشاره‌ای که بوجهه بیان نموده منشاء تعریفی است که متأخران از برای بیان کرده‌اند. پاره‌ای از آنچه را متأخران محل فصاحت دانسته‌اند؛ مانند تنافر کلمه و غرایب آن را بامثله‌ای که بعض آنها عین مثله‌ای متأخران است یاد کرده

مؤلف الصناعتين، برخلاف بسیاری از محققان فن که پس از او آمدند، بلاغت را امری لفظی دانسته و اصرار ورزیده است که مدار بلاغت نیکوداشتن لفظ است.<sup>(۱)</sup> از مزایای این کتاب آنست که در هر موضوع مثله‌ای فراوان آورده و چون بر خلاف بعض دیگران از اهل فن تنها بشعر نظر نداشته، از نشانیز عبارتهای طولانی و داستانهای ادبی آورده، بوجهی که هر چه در باره نیک و بد سخن می‌گوید بیش از آنچه بتعریف علمی بیان می‌شود، و در میان آن آثار برای خواننده مشهود و جلوه گر می‌گردد. و نیز همین داستانهای ادبی کتاب را بیشتر دلچسب و شیرین می‌سازد.

در باب سوم تذکره‌های که در باره چگونگی ساختن شعرو انشاع نامه و شرائط علمی دبیری از قبیل دانستن حساب . مساحت . کاهشناسی<sup>(۲)</sup> اشاره کرده است که از مطالعه آنها بخوبی می‌توان دریافت که بحقیقت ؛ چنانکه در مقدمه درخواند این علم آورده است منظورش این بوده که خواننده را بسخن گفتن راهنمایی کند و راه کار را بیاموزد، نه آنکه مانند بیشتر اهل فن تنها وسیله سخن سنجی و نقادی کلام دیگران را بدست بدهد .

پس در بابهای دیگر، مباحث ایجاز، اطناب ، تشبيه، سجع و ازدواج را که از مباحث مهم معانی و بیان (در اصطلاح متأخران) است بیان کرده .

(۱) الصناعتين . ص ۵۶ و ۵۷

(۲) این مطلب را بیقین از ابن قتبیبه (۲۱۳ - ۲۷۶) اقتباس و تقلید کرده است، چها بن قتبیبه در مقدمه کتاب ادب الکاتب بنقل از ایرانیان شرط دبیری را علم بحساب و مساحت و هندسه دانسته است . (رجوع شود بادب الکاتب ص ۱۰)

عنوان باب نهم را بدیع قرارداده آنرا بهسی و پنج فصل منقسم ساخته در فصل اول استعاره و مجازرا که بعدها در فنی مستقل بنام (بیان) آمده بیان کرده و بقیه فصول هر یک درباره یکی از مزایای سخن است که بعد از این صفت بدیع خوانده شده موضوع فن خاص (بدیع) قرار گرفته است.

در باب دهم که آخرین باهای کتاب است نخست حسن مطلع و حسن ختم و حسن تخلص که بعدها در فن بدیع آمده و پس از آن مباحث فصل دوبل که بعدها در فن معانی آمده بیان کرده است.

پس چنانکه ملاحظه میشود این اولین کتابی است که اولاً از یکدیگر جدا ساخته، ثانیاً صنایع بدیع را بلحاظ عدد و نوع بچند برابر آنچه پیش از این تدوین شده است رسانیده، و ثالثاً همه آنها را در بابی بنام بدیع آورده است چه هر چه پیش از این المعتز چند صنعت را بنام بدیع از سایر صنایع جدا ساخته بود، اما دیدیم که این تفکیک ببیچوجه منطقی نبود.

## قرن پنجم - دوره کمال علوم بلاغت

العمدة . اسرار البلاغة . دلائل الاعجاز

قرن پنجم را میتوان دوره کمال علوم بلاغت در اسلام دانست . در این قرن ، سه کتاب معتبر ، از دو تن از محققان فن پدید آمده است :

٤ - العمدة ، فی محسن الشعروآدابه .

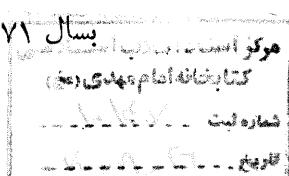
تألیف ابوعلی ، حسن بن رشیق قیروانی ازدی (٤٥٦-٣٩٠ھ) . در این کتاب ، مؤلف پس از ذکر بایی مفصل در اهمیت و ارزش شعر که آنرا بزرگترین دانشمندان عرب شمرده ، (۱) در میان ابوابی چند ، مطالبی کلی درباره شعر؛ از قبیل : طبقات شعر ، لفظ و معنا آورده و اصول وزن و قافیه را بیان کرده ، پس از آن باین مطالب پرداخته است : بلاغت . ایجاز . نظم . مختصر و بدیع . مجاز . استعاره . تمثیل.

مثلالسائل. تشبیه . اشاره . تتبیع . تجنبیس . تردید ، و بدینسان با بهائی در هر یک از آنچه بعدها بصنایع بدیع موسوم گشته، وهمچنین در پاره‌ای از آنچه بعدها موضوع علم بیان قرار گرفته ترتیب داده است . در پایان کتاب نیز ، چند باب درباره بعضی از معانی و اغراض شعر ، مانند نسبت . افتخار . رثاء آورده است . درباره این کتاب تذکر چند نکته برای توضیح مطالب آینده سودمند خواهد بود :

- ۱ - مؤلف العمدة در مطالب کتاب ومثلهای آن تنها شعر را موضوع سخن قرارداده و بنثر کاری نداشته است، بالاینکه بیشتر مطالبی که در کتاب آورده بین نظم و نشر مشترک میباشد . واين بهمان دلیلی است که خود در مقدمه، در فضیلت شعر و برتری آن بر نثر، ياد کرده است .
- ۲ - در اين کتاب تقریباً تمام مطالبی که بعدها در سه فن ، معانی و بیان و بدیع، تدوین گردیده توجه شده، اما فصل بندی مطالب و تقسیم آنها بفنون ثالثه، بترتیبی که متأخران نموده اند، هنوز نشده است .  
اما در تعریف بلاغت، وهمچنین بکار بردن اصطلاح بیان و تعریف آن، فصلهایی ساخته و نکته‌هایی پرداخته است که زمینه را برای کار متأخران در تفصیل و تعریف این موضوعات تحدی آمده ساخته، و حتی در ترتیب مطالب، برخلاف دیگر مقدمان، مباحث کلی مربوط به بلاغت را مقدم داشته سپس بذکر بدیع پرداخته است . هر چند او نیز به پیروی از ابن المعز و پیشینیان دیگر مباحثی را که بعدها در فن بیان مطرح شده بعنوان بدیع آورده ، فصلی هم در باره بیان و تعریف آن قبل از آورده است .
- ۳ - در چندجا بگفتار ابن المعز اشاره کرده که می‌نماید در تأليف کتاب خویش از آن استفاده کرده است .

## ۵-۶- اسرار البلاغة - دلائل الاعجاز

این دو کتاب تأليف ابو بکر، عبدالقاهر بن عبد الرحمن بن محمد جرجانی متوفی بسال ۴۷۴ یا ۴۷۴ هجری است و فن بلاغت در اسلام با این دو اثر ارجمند شیخ بکمال رسید.



الف - دلائل الاعجاز - شیخ این کتاب را بهمان غرضی تألیف کرده است که سلف او ابوهلال عسکری کتاب الصناعتين را تألیف کرده بود، یعنی بیان وجه اعجاز قرآن . در این کتاب ، شیخ اهتمام داشته است که اسرار سحر بیان و اعجاز کلام را که قرآن از میان کتابهای آسمانی بدان ممتاز است کشف و بیان کند .

در این کتاب شیخ پیوسته میکوشد که ثابت کند فصاحت (که در اصطلاح او مراد است با کلمه های بلاغت ، بیان ، براعة و مانند آنها<sup>(۱)</sup>) برخلاف آنچه بسیاری از اهل فن پنداشته اند، تنها امری لفظی نیست و بیشتر بنظم معنا بستگی دارد . باین مطلب چندان اهتمام داشته که به بیان واستدلال مفصلی که در آغاز کتاب درباره آن نموده اکتفا نکرده ، در خلال مباحث کتاب باز چند جامکر و بتفصیل در پیرامون آن بحث کرده است .

شیخ در این کتاب ، پس از بیان ارزش شعر و سرزنش زاهد منشانی که از آن بیزاری مینموده اند، کلیاتی درباره فصاحت و فصلهایی درباره مجاز ، استعاره ، تشبیه ، و کنایه آورده ، سپس بمطالبی پرداخته است که بعدها موضوع علم معانی شده است . در این مسائل چندان بسط کلام داده که میتوان گفت متأخران چیزی بر آن نیافروده اند . اما در این کتاب ، هنوز نه عنوان علمی بنام (معانی) مشخص و تعریف شده و نه دیگر اصطلاحات ؛ مانند فصاحت و بلاغت وغیره ، هر یک برای معنای خاص و مصطلح بطريق منطقی تعریف و تثبیت شده است . این مطلب از مطالعه مقدمه مفصلی که در آغاز کتاب درباره معنوی بودن بلاغت آمده است بخوبی روشن میشود .

ب - اسرار البلاغة - مهمترین مباحث این کتاب درست همان مباحثی هستند که بعدها موضوع فن (بیان) شده است؛ یعنی: مجاز ، استعاره ، تشبیه . تمثیل اما بحث کنایه را که بعدها از موضوعهای اساس فن بیان شناخته شده ، و خود در دلائل الاعجاز از آن باد کرده ، در این کتاب ذکر نکرده است، و نیز او این مباحث را بعنوان علمی مستقل ، بنام بیان طرح نکرده است، بلکه بعنوان مهمترین و شایعترین صنایع بدیع که در تنوع معانی و حسن

(۱) دلائل الاعجاز . ص ۲۸ - ۲۹

الفاظ مؤثرند آورده وبصاحت آنها در دردیف صنعتهای از قبیل : تجنبیس و تطبیق میشمارد. در حقیقت نظر او تنها این بوده است که از صنعتها آنچه را که در بلاغت کلام اثر نیکو دارند گزین کرده بتفصیل و توضیح آنها بپردازد. (۱)

شیعه در مقدمه این کتاب نیز، مانند کتاب *دلائل الاعجاز* کوشیده است تاثابت کند که هر سخن و ارزش آن بستگی بمعنی دارد و از آن مایه میگیرد. حتی صنعتهای بدیع وقتی میتوانند مایه حسن کلام باشند که گوینده معنی را بدبناه آنها نکشد، بلکه معنی اقتضای آن صنعته را کرده باشد. پس هر صنعتی که چنین نباشد ارجی ندارد و سخن را لطفی نمیبخشد. بهمین دلیل متکلمان صنعت را سرزش نموده، ابو تمام را، که از میان شاعران عرب بصنعت پای بند بوده است، نکوهش میکند. (۲)

در باره اینکه چگونه سخنواران عصر وی از معنا بلفظ گرانیده اند چنین میگوید:

«...اکنون در گفتار متأخر ان سخنی رامی یابی که دلدادگی سخنور با آنچه آنرا در بدیع نامی هست اورا واداشته است که فراموش کند که سخن میگوید تامر ادخوش را بفهماند. می پندارد که هر گاه اقسام فن بدیع را در یک بیت گردآورد زیانی ندارد که مراد او پوشیده بماند و شنونده در فهم معناس را درگردان شود؛ چه بسا با تکلفهای فراوان رخسار معنارا پوشیده میدارد چنانکه کسی عروس را چندان به پیرایه های گونا گون سنگین کند که خود اورا آسیب رساند ...» (۳)

باری ، چنانکه از اشاره های شیخ در این دو کتاب برمی آید ، از علمای اسلام کسانی که تا آن زمان در صدد بوده اند که از راز اعجاز قرق آن پرده بردارند آنرا در آرایشها و هنرهای لفظی جستجو میکرده اند و بربط آن مزیتها بمعانی توجه نداشته اند . او نخستین کس است که بکشف اسرار بلاغت ، باتوجه باصالحت معنا و وسیله بودن لفظ ، پرداخته .

(۱) رجوع شود بصفحه های ۴ - ۲۰ اسرار البلاغة

(۲) اسرار البلاغة . ص ۵

(۳) اسرار البلاغة . ص ۶

## ۷-مفتاح‌العلوم

آخرین کتاب معتبر که در علوم بلاغت تدوین شده است *مفتاح‌العلوم* می‌باشد.

این کتاب تألیف ابویعقوب، یوسف بن علی بن محمد سکا کی (۵۵۴-۶۲۶) است که در میان متأخران، از پیشوایان فن بلاغت بشمار رفته است.

سکا کی در این کتاب، همه علوم ادبی را که رعایت قاعده‌های آن علوم در حصول بلاغت لازم یامفید است گردآورده و کتاب را در سه بخش مرتب ساخته است؛ بدینسان: بخش اول - صرف. بخش دوم - نحو. بخش سوم - معانی و بیان. در پایان کتاب بعنوان محسنات کلام بشرح علوم بدیع و قافیه و عروض پرداخته است. این یکجا کردن فنون بدیع و عروض و قافیت همان روشی است که در قرن پنجم ابن‌رشیق قیروانی مؤلف (العمده) پیش‌گرفته بود و پس از او، رشید و طواط در مقدمه کتاب حدائق خود طرح آنرا در نظر گرفته که اگر عمرش وفا کند مطابق آن کتابی بسازد و تا آنجا که میدانیم باینکار توفيق نیافتد است<sup>(۱)</sup> (و در این عهد، معاصر سکا کی، شمس قیش نیز آن روش را در کتاب خود، المعجم، بكاربسته است).

پس از یک قرن از حدود تاریخ تألیف *مفتاح‌العلوم*، خطیب قزوینی (محمد بن عبدالرحمن) متوفی بسال ۷۳۹ قسم سوم از کتاب *مفتاح را* که در علوم خاصه بلاغت و توابع آن (معانی - بیان - بدیع) است تلخیص و تتفییح نموده و این خلاصه‌ها تلخیص *المفتاح* نام نهاده است. براین کتاب تلخیص شرح‌ها نوشته شده که معروفترین آنها شرحی است مفصل که ملا سعد تقیازانی (متوفی بسال ۷۹۱ در میان سالهای ۷۴۴-۷۴۸) نوشته، و این شرح بی‌نام او بعدها بمطول معروف شده است. وی شرح دیگر نیز بر تلخیص *المفتاح* نوشته که چون موجز تر از آن دیگری است بنام مختصر معروف شده است.

(۱) در مقدمه حدائق چنین گوید: «واگر در اجل تأخیر باشد و روزگار مهلت دهد و تقدیر یزدانی بروفق مراد انسانی رود، کتابی خواهم ساخت محیط بجمعیت انواع علم شعر؛ ز عرض و القاب (؟) و قوافي و محاسن و معايب نظم ...».

اسلوب سکاکی در کتاب مفتاح بالسلوی که شیخ عبدالقاهر در دو کتاب خود، دلائل الاعجاز و اسرار البلاغة، بکاربرده بسیار متفاوت است؛ چه هر قدر شیخ فن بلاغت را رنگ هنر داده سکاکی آنرا برینخت علمی و منطقی در آورده است. شاید بسیاری از اهل این فن هنر خطیب را تنها در خلاصه کردن این کتاب بدانند، اما در حقیقت او کتاب سکاکی را منقح کرده و از بسیاری عبارتهای زائد واستدلالهای نامتناسب پیراسته و مطالب آن را جانی تازه داده است. هنری که خطیب در تهذیب کتاب مفتاح بکاربرده چندان با ارزش است که اگر او این کتاب را یکجا بنام خود می‌ساخت کاری ناروانکرده بود. میتوان گفت اگر کتاب مفتاح بوسیله خطیب قزوینی منقح نمی‌شد. هیچ‌گاه در میان طلاب علوم رواج و انتشار نمی‌یافتد.

### مقایسه کلی آثار مقدمان و متاخران.

چنان‌که از مطالعه چگونگی سیر علوم بلاغت و تحولات آن برآمد، علوم بلاغت در نزد مقدمان ترتیب منطقی بخود نگرفته، اصطلاحاتی همچون بلاغت و فصاحت و بیان و بدیع و مانند آنها و همچنین حدودهایی که از آنها هنوز روشن و صریح نبوده است. و نیز در باره موضوع و غایت مباحثی که در کتابهای باین فنون کرده‌اند اجمال و ابهام و گاهی تفاوت دیده می‌شود. انقسامات و انشعاباتی که در آثار متاخران، در رشته‌های این علوم پدید آمده، هنوز کامل نگشته بوده است.

### علوم بلاغت در آثار متاخران

در نزد متاخران، موضوع و غایت و اصطلاحات و فنون بلاغت و ترتیب مباحث آن باین ترتیب روشن گشته است :

تعریف بلاغت – بلاغت‌سخن مطابقت آنست با مقتضای حال بشرط فصاحت.

پس بلاغت را دور کن است :

۱ – مطابقت سخن با مقتضای حال

۲ – فصاحت کلام

برای آنکه گوینده بتواند سخن خویش را با مقتضای حال مطابقت دهد لازم است احوال مختلف لفظ را که با اختلافات احوال تکلم منطبق میگردد بشناسد و بداند که کدام حال اقتضای اضمار دارد و کدام حال اظهار را مقتضی است، و در کدام حال باید التفات نمود، و در چه حال تا کید لازم است و مانند آنها. و مجموع این احوال لفظی، که با احوال مختلف تکلم باید مطابقت کند، در علمی بحث میشود بنام معانی.<sup>(۱)</sup>

فصاحت کلام، که رکن دوم بلاغت است، بدین حاصل میشود که کلام، علاوه بر فصاحت کلمات مفرد، از ضعف تالیف و تنافر کلمات و تعقید نیز بر کنار باشد. پس فصاحت کلام نیز چند شرط دارد:

۱ - فصاحت کلمات - شرط آن بر کنار بودن کلمه است از تنافر حروف و غواصت و مخالفت قواعد صرفی.<sup>(۲)</sup> اول و دوم را بذوق میتوان دریافت و سوم همانست که در علم صرف از آن بحث میشود.

۲ - بر کنار بودن از ضعف تالیف - مراد از ضعف تالیف مخالف بودن کلمه است با قواعد نحو که از آنها در علم نحو بحث میکنند.

۳ - بر کنار بودن از تنافر کلمات - این عیبرا بذوق درک میتوان کرد.  
۴ - بر کنار بودن کلام از تعقید معنوی - برای بر کنار داشتن کلام از تعقید (پیچیدگی) واضح ادا کردن آن، باید متکلم بطرق مختلفی که میتوان یا ک معنی را بدان طرق ادا نمود مسلط باشد تا بتواند کلام را، در عین اینکه بمقتضای حال میراند، بوجهی ادا کند که روشن و واضح باشد، و این موضوع علم بیان است - بوسیله این علم دانسته میشود که چگونه یا ک معنی را بطرق مختلف میتوان بیان نمود که بلحاظ وضوح و خفاء دلالت بر معنی بایکدیگر اختلاف دارند، و چون معانی حقیقی، هر چند بر سیل اشتراک متعدد باشند، بلحاظ وضوح و خفاء بر دلالت لفظ بر آنها بایکدیگر اختلاف

(۱) زجه تسمیه ابن علم بمعانی اینست که بلاغت، بنابر آنچه تعريف شد، امری است معنوی و ارتباط آن بالفاظ باعتبار معانی آن الفاظ است

(۲) معایب دیگر نیز برای فصاحت کلمه، همچنین فصاحت کلام، ذکر کردند که اهل فن درباره آنها اختلاف دارند.

ندارند، پس اینگونه اختلاف دلالت را باید در دلالتهای التزامی (یاداللاتهای عقلی) جستجو نمود؛ دلالتهای التزامی منقسم میشوند بمجاز و کتابه، و مجاز نیز منقسم میشود به استعاره و مجاز مرسل، و چون بنای استعاره بر تشییه است مقدمتادر باره آن نیز بحث میشود. پس علم بیان شامل این مباحث میگردد: تشییه\_مجاز مرسل\_استعاره\_کنایه، و بحث حقیقت که بمناسبت مجاز در آن بحث میشود.

علاوه بر این مزایایی که بوسیله علوم صرف و نحو و معانی و بیان برای کلام شناخته میشود، پیرایه‌های دیگری نیز از برای آن وجود دارد که از حد بلاغت خارج میباشد و از توابع آنست و هنگامی میتوان آنها را زیور سخن شمرد که تمام شرایط بلاغت بتفصیلی که گذشت در کلام حاصل شده باشد و آن پیرایه‌ها که از آنها به (صناعی) یا (محسنات) تعبیر میکنند، در علمی مورد بحث قرار میگیرد که آنرا علم بدیع خوانند، و در تعریف آن گفتند: علمی است که بدان شناخته میشود و جو تحسین کلام، پس از رعایت مطابقت و وضوح دلالت. در این باره، که پیش از بکار بردن صنایع بدیع باید رعایت کامل اصول بلاغت شده باشد، ملاسعد تفتازانی که از محققان فن است فراوان تا کید میکند، و میگوید: «هر گاه بدون رعایت اصول بلاغت این صنایع بکار برده شود چنانست که گوئی گردن بند مر و ارید ببر گردن خواک آویخته باشند.»<sup>(۱)</sup>

«در آثار متاخران، از مباحثی که قدما در علم بدیع طرح میکردند؛ از قبیل: التفات—ایجاز—مساوات، در دیف مسائل سودمند بسیار دیگر که در آثار متقدمان یاد کرنشده، یا ذکر آن صورت استطراد را داشته است، بیان شده است.

همچنین، مباحث تشییه و استعاره و کنایه موضوعات اساسی علمی دیگر مستقل بنام (بیان) قرارداده شد و در این ابواب تقسیمات بسیار نموده و تحقیقات فراوان کرده اند.

(۱) چنانکه ملاحظه شد، امام فن، شیخ عبدالقاهر نیز تأکید کرده است که صنایع مایه‌اصلی بلاغت نیستند. (رجوع شود بصفحه ۱۲۴) همچنین دیگر محققان متقدم، کم و بیش متوجه این نکته بوده اند. حتی ابن معتن که خود بدیع فن بدیع بشمار آمده، در حقیقت بهمین نکته توجه داشته است. (رجوع شود بصفحه ۳) منتهی ابن معتن و دیگر متقدمان بسیاری از آنچه را که بعد از اینها در علوم اصلی بلاغت در آمده در شمار مسائل اصلی بدیع آورده اند.

مثلا، در باب تشبیه، چهار رکن آن یعنی - طرفین تشبیه - رجاهش به - ادات تشبیه و همچنین غرض از تشبیه را جداجدا موضوع بحث قرار داده و با اعتبار هر یک از ارکان تقسیماتی نموده اند که روی هم رفته دهها قسم تشبیه پیدیده اند. و نیز بعض اصطلاحات در این دراین کتب تغییر یافته؛ چنانکه: تشبیه معکوس را مقلوب نامیده و تشبیه تسویه را برای تشبیه‌ی نام گذاشته اند که مشبیه متعدد و مشبه به یکی باشد (و آنچه را قدماً تشبیه تسویه مینامیده اند، متأخر از تشبیه مؤ کدنام گذارده اند). و عکس آنرا تشبیه جمع خوانده اند که به صنعت جمع قدماً شبیه است یا قسمتی از آن میباشد.

در باب مجاز نیز، که از مباحث اساسی این علم است، 'مناسبت تضاد'، 'بحثی' - مشیع از حقیقت نموده اند. و نیز مجاز را، باعتبار نوع علاقه بین معنای حقیقی و مجازی، بمجاز مرسل واستعاره تقسیم نموده اند. هر یک از این دو قسم را، باعتبارات مختلف، با قسم فراوان منقسم داشته اند که تفصیل آن به درازا میکشد. سپس استعاره با الکنایه و کنایه و اقسام گوناگون آنرا بیان کرده اند. در اکثر این فصول اشاره با اختلاف عقاید شده و در آن بدقت بحث و استدلال نموده اند.

علاوه بر تقسیم و انشایی که در علوم بلاغت و توابع آن، بتفصیلی که گذشت پیدید آمده، فن بدیع یا توابع بلاغت، که خوده موضوع اصلی و اساسی علم البلاغه یا محسن - الکلام یا محسن الشعر قدماً بوده است، نیز بحدی تکامل یافته، که کتاب جامع و کامل حدائق در برابر آنها ثری است ابتدائی و نارسیده. این بسط و تکامل از چند جهت است:

- ۱- طبقه‌بندی صنایع - چنانکه قبل از بیان شد، در آثار قدماً صنایع بدیع تقسیم کلی و دسته‌بندی نشده بود. امام تاخران آنرا بطور کلی بدو دسته تقسیم کرده اند: نخست معنوی، یعنی آنچه راجع معنای الفاظ است؛ مانند: مطابقه - ارصاد - مزاوجه - عکس و مانند آن.

- ۲- دیگر لفظی؛ مانند اقسام تجنس - ردالعجز علی الصدر - سجع و مانند آن.

تقسیم هر صنعت با نوع مختلف - مثلاً صنعت مطابقه یا تضاد، که قدماً، واژ جمله‌رشنیدالدین، آنرا تنها یک قسم آورده اند، متأخر از آن نه قسم منشعب ساخته اند.

بنیاد نامه  
تامرا با محتبارات مختلف تقسیم کرده‌اند به متماثل و مستوفی و مجرف، و بدینسان در سایر موارد.

۳- ابداع، یا کشف و بیان صنعت‌های جدید؛ مانند: ارصاد- مشاکله- و رجوع  
ومانند آن.

۴- احداث اصطلاحات جدید؛ مانند: طباق- ترادف- مطابقه- توریه- ایهام  
ومانند آن.

۵- تغییر اصطلاحات- مانند مرحوموجه که قدمما آنرا تنها باین باین نام خوانده‌اند،  
ومتأخران تنها بنام استیبا.

۶- در پایان علم بدیع نیز، فصلی آورده‌اند درباره انواع سرقت‌های ادبی، اقتباس،  
تضیین، حسن مطلع، حسن تخلص، و مطالبی از این قبیل که در سخن سنجی بکار آید (۱).  
علوم بلاغت در نزد مقدمان:

این بود حدود علوم بلاغت و توابع آن و فنون مختلفی که اصول بلاغت بر آنها  
متکی است در اصطلاح و عرف متأخران. اما اصطلاح بلاغت و فصاحت و بیان  
وبدیع و مانند آن، و همچنین تعریفهای آن در آثار مقدمان؛ مانند آنچه از متأخران  
نقل شد روش و صریح نیست. همچنین، درباره موضوع و غایت می‌باشی که در کتب مربوط  
باین فنون طرح کرده‌اند اجمال و ابهام و گاهی تهافت دیده می‌شود. و نیز، انقسامات  
و انشعاباتی که در میان متأخران، در رشته‌های مختلف این علوم پدید آمده، در آثار مقدمان  
پیش از رسید وهم عهدی، هنوز پدید نیامده بوده است (۲).

(۱)- آنچه راجع بعقیده متأخران، درباره علوم بلاغت و توابع آن، گفته شد مقتبس است از  
مفتاح العلوم سکاکی، و تلخیص المفتاح خطیب قزوینی، و شرح علامه تفتازانی بر آن، معروف بمطول.

(۲)- چنانکه از این جمله زمخشی در مقدمه اساس ادبیات بلاغه که در مختصات کتاب خویش گوید:  
(و منها تاسیس قول فصل الخطاب والكلام الفصیح، با فراد المجاز عن الحقيقة والنکایة عن التصريح)  
بر می‌آید که در عرف او نیز فصاحت معنای خاص سکاکی و بیروان اورانداشته است. و بهمین قرینه می‌توان  
دریافت که مقصود وی از دو کلمه معانی و بیان که در همین مقدمه گفته، معانی و بیان با اصطلاح متأخران  
نیست، بلکه به همان معنای لغوی اجمالي است که در کلام شیخ عبدالقاهر آمده است.

## نتیجه

از مطالعه تاریخ علوم بلاغت در اسلام بزبان تازی و سیر و تحول آن در این دوره‌ها،

چنین نتیجه‌میگیریم که :

۱ - فنونی که پس از قواعد اصلی کلام ( یعنی صرف و نحو ) در تفسیخ بکار می‌آید و متأخران رویهم رفته آنها را ( علوم بلاغت و توابع آن ) نام نهاده‌اند، در فرهنگ اسلام، نخست از علم بدیع آغاز گشته‌سپس بتدریج علوم معانی و بیان از آن منشعب و مجزا شده و تکامل یافته تا آنجا رسیده است که آنچه در آغاز بنام بدیع آمده بود، بعدها عنوان ( توابع بلاغت ) در آخر کتاب‌ها افتاده است<sup>(۱)</sup>.

۲ - نخستین کسی که در اسلام علوم بلاغت را برپایه‌ای استوار بنیاد نهاد شیخ عبدالقاهر بود که بعضی از معاصران اورا، بحق، بنیان گذار علوم بلاغت شمرده‌اند<sup>(۲)</sup>. زیرا هر چند مبدئ کمال علوم بلاغت را بلحاظ اصطلاحات وحدود و تعریفهای منطقی باید از حدود اوائل قرن هفتم دانست و نخستین کس از علمای بلاغت که رشته‌های مختلف این فن را معلوم داشت و آنها را کاملاً از یکدیگر جدا ساخت وحدود هر یک را با اثری که در بلاغت دارد معین کرده‌مان سکا کی مؤلف مفتاح العلوم است که هنروی را در اینکار نمیتوان کوچک گرفت، اما با همه اینها، اشارات پرمعنا و تحقیقات عمیق و نکته پردازیهای دقیقی که شیخ در خلال مباحث دو کتاب معروف خود، مخصوصاً در مقدمه هر یک از دو کتاب نموده است، الهام بخش همان اصولی است که سکا کی و پیروان او در تفکیک این فنون از یکدیگر، و تنظیم ابواب و فصول آنها، و تعریف حدود و رسوم اصطلاحات این علوم پذیرفتند. اما همه‌این مباحث، در آن دو کتاب، بوجهی آمده

(۱) عجب نیست که علم بدیع، که متأخران آنرا از توابع بلاغت خوانده‌اند، بر علوم معانی و بیان که اصول بلاغت هستند در زمان تقدیم گرفته است؛ زیرا صنایع بدیع ساده‌تر و شناختن آنها آسان تر است، و دریافت قواعد معانی و بیان بعمق فهم بدققت فکر و تأمل و تحقیق احتیاج دارد، و طبیعی است که علوم از آسان بمشکل پیش می‌روند.

است که شایسته است در اینگونه مسائل بحث شود، و برخلاف آثار متأخران، تنها هنر تقسیم و تعریف بکار نبرده؛ بلکه درباره هر مطلبی بوجهی سخن میراند که خواننده را با خود بهمان سرچشم‌های از ذوق می‌برد که خود او از آن سیراب گشته است. میتوان گفت که همان تعریفها و تحقیق‌های ایشان درباره اصطلاح‌ها و فصلهای علوم بلاغت، نسبت بدو اثر پیر ما یهو گرانبهای شیخ، صورت تفسیر و توضیح را دارند نه ابتکار، وهنرا ینان در این است که خوب توانسته‌اند نکته‌ها و دقیقه‌های را که در هر باب در اشارات عمیق شیخ نهفته است استنباط کنند.

## تلوین علوم بلاغت بفارسی

ترجمان البلاغة - حدائق السحر - المعجم

چنانکه دیدیم، علوم بلاغت در اسلام، در قرن پنجم آثار امام فن، دانشمند محقق ایرانی، یا شیخ عبدالقاهر گیلانی، در زبان تازی بحد کمال رسیده بود. اکنون می‌بینیم نخستین کتاب فارسی در علوم بلاغت، در اوایل همین قرن، و آن‌کی پس از دوران زندگانی شیخ، بصورتی ابتدائی و عاری از تحقیقات و دقایق و نکته پردازیهای ژرف مانند آنچه در آثار شیخ دیگران آمده بود، پدید می‌آید، آنچنانکه باقطع نظر از فزونی شماره‌صنعتها، با کتاب بدیع ابن‌المعتز که سه قرن پیش از آن نوشته شده بود چندان تفاوت ندارد. این کتاب، ترجمان البلاغة، تأليف محمد بن عمر الرادویانی است، که بگفته خودش پیش از اوی در این موضوع بفارسی کتابی نوشته نشده بوده است و او نخستین کس است که در این باره بفارسی آغاز کار کرده.<sup>(۱)</sup>

از زندگانی این مؤلف و تاریخ قطعی تأليف کتاب وی اطلاعی در دست نیست، اما بنابر آنچه حدس زده شده، تأليف کتاب ترجمان البلاغة در حدود سال ۴۸۱ یعنی سال پس از وفات شیخ پایان رسیده است.<sup>(۲)</sup>

(۱) ترجمان البلاغة . ص ۲ .

(۲) رجوع شود بمقدمة آقای احمد آتش بر ترجمان البلاغة . ص ۲۹ - ۳۶ که در این

باره تحقیقی بس دقیق‌کرده‌اند .

دراواسط قرن ششم، دومین کتاب نسبتاً مهم در علوم بالغت، بنام حدائق السحر از دیبر و شاعر نامی، رشید الدین و طواط (متوفی بسال ۵۷۳) پدید آمده و این همان کتابی است که موضوع اصلی بحث در این رساله میباشد.

دراوائل قرن هفتم، آخرین کتاب بالارزش فارسی در علوم بالغت، المعجم فی معايير اشعار العجم، تأليف شمس الدین محمد بن قيس الرازی، پدید آمده است. درباره محتويات اين سه کتاب، و ترتیب مطالب، و چگونگی اصطلاحها و تعریفها، و ارزش و اثر آنها در ادبیات فارسی، در این فصل سخنی بمیان نمی آوریم، زیرا از همه آینها، در فصلهای آینده، در ضمن بحث درباره حدائق السحر رشید که موضوع اصلی رساله است، بتفصیل بحث خواهد شد.

## فصل دوم

### مأخذهای حدائق السحر

چنانکه میدانیم، در میان مولفان اسلامی ذکر مآخذ، چنانکه در این زمان مرسوم است، معمول نبود و فقط از خلال مطالب و در ضمن انتقادیاً استحسان یا نقل صریح مطالب دیگران میتوان فهمید که کتب مورد انتقاد یا تحسین یا نقل بهنگام تالیف، مورد مطالعه مؤلف قرار گرفته است. امام‌مأخذهای که مطالب آنها مورد انتقاد یاد فاع نقل صریح قرار نگرفته باشد همچنان مکتوم میمانند<sup>(۱)</sup>.

مؤلفمانیز بر سر آن زمان مأخذهای کتاب خود را ذکر نکرده و فقط از مأخذهای حدائق السحر دو اثر را میتوانیم شناخت:

۱- ترجمان البلاخه: در این باره رشید و طباطب خود باستفاده از این کتاب در تالیف حدائق معرف نیست. در مقدمه، پس از ذکر اینکه روزی اتسز خوارزمشاه او را فرخوانده و او بحضور شتافته است میگوید: «کتابی در معرفت بداع شعر پارسی، که آنرا ترجمان البلاخه خواند، بمن نمود. نگاه کردم، ابیات شواهد آن کتاب را بس ناخوش دیدم. همه از راه تکلف نظم کرده و بطريق تعسف فراهم آورده، و با این همه، از انواع زلل و اصناف خلل خالی نبود. واجب شد بر من بنده، که پروردۀ آن در گاهم، در معرفت محاسن نظم و نشروع زبان تازی و پارسی این کتاب ساختن و این مجموعه را در اختن.»<sup>(۲)</sup>

(۱) در میان کتابهای پیشینیان نیز میتوان بکتابهایی برخورد که در آنها ذکر مآخذ و منابع شده باشند (بغية الوعاء في طبقات "إحياء" تاليف سیوطی (متوفی بسال ۹۱) اما اینگونه کتابها ندرت دارند.

(۲) حدائق السحر . ص۱.

کتاب ترجمان البلاعه را، تا پیش از پیدا شدن نسخه‌ای که بوسیله‌دانشمند معاصر، آقای احمد داش بچاپ رسیده است، چه متقدمان و چه متأخران، از فرخی میدانستند<sup>(۱)</sup> ولی در مقدمه نسخه مکشوفه این کتاب، کسی بنام محمد بن عمر الراویانی (که تا کنون در میان فضلا و دانشمندان شناخته نشده) خود را مولف کتاب می‌شناساند.

به حال، از مطالعه دو کتاب حدائق و ترجمان، مقایسه مطالب آنها یکدیگر، میتوان مسلم داشت که کتاب بگفته خود رشید، از طرف اتسز خوارزم شاه بدست او داده شده و انگیزه حاطروی بر تأثیر کتاب حدائق گشته، همین کتابی است که اکنون، بنام رادویانی، در دسترس ما است. بر این مطلب چند لیل است:

الف - ترجمۀ اصطلاحات - ملاحظه می‌شود که با استثنای دو سه‌مورد، در تمام موارد، عین ترجمۀ اصطلاحاتی که در ترجمان البلاعه ذکر شده در حدائق السحر نیز آمده است.

ب - امثال و شواهد - امثال و شواهد ترجمان، جز آنچه رشید بگفته جود آنرا ناخوش یافته، باقی همه در کتاب حدائق نقل شد است

ج - مؤلف حدائق نیز در بسیاری از موارد، با اختلاف اسمی مصطلح در میان دبیران و پارسی گویان اشارت نموده است؛ بدسان اکنون که در ترجمان البلاعه ملاحظه می‌شود.

از قرائن و دلائل فوق میتوان نتیجه گرفت که کتاب ترجمان البلاعه مورد مورد اشاره در مقدمه حدائق همین کتابی است که اکنون نسخه آن بنام رادویانی بدست آمده و چاپ شده است. اما تحقیق اینکه مؤلف این کتاب حقیقتاً رادویانی نام داشته، یا چنانکه تذکره نویسان و اهل ادب معتقد بوده اند از آن فرخی سیستانی شاعر مشهور است، بیرون از موضوع بحث مادر این فصل می‌باشد<sup>(۲)</sup>

(۱) - رجوی شود بمقدمه اقبال بر حدائق السحر.

(۲) در آغاز نسخه موجود ترجمان چنین ذکر شده: «چنین گوید محمد بن عمر الراویانی...» با اینحال، و با اینکه مثل‌هایی که از فرخی در این کتاب آمده است بعنوان شخص غایب است نه مؤلف کتاب، بقیه پاورقی در صفحه بعد

## ۳- محسن‌الكلام

درباره این کتاب هیچ‌گونه اشارتی در حدائق السحر نشده، اما آقای احمد آتش، در مقدمه‌خود بر ترجمان، چنین اظهار عقیده می‌کند که کتاب محسن‌الكلام ابو لحسن نصر بن الحسن مرغینانی که صاحب ترجمان خود آنرا در سر مشق کتاب خویش می‌شمارد، ذمین مأخذ حدائق السحر است. آقای احمد آتش می‌گوید: « چنانکه از مطالعه چند صفحه این کتاب پیدا است کلیه امثله عربی که رشید الدین و طواط ذکر کرده است - البته غیر از اشعار خود - ماخوذ از این کتاب است. »<sup>(۱)</sup>

متاسفانه برای اینجا ب مراجعه بنسخه منحصر بفرد کتاب محسن‌الكلام که در اسپانیا است، میسر نشد تا خود این دو کتاب را با یکدیگر مقابله و درباره مدعای آقای آتش اظهار نظر کند. اما، با ملاحظه وفور فضل و وسعت اطلاعی که رشید بر ادبیان عرب داشته، عجیب بنظر می‌رسد که کلیه امثالی تازی او در حدائق از محسن‌الكلام گرفته باشد.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

با همه‌اینها این کتاب را از فرخی شاعر سیستانی دانسته‌اند. شاید علت آن ذکر کلمه فرخی در پایان کتاب است بخط مستنسخ که این کتاب را نوشته است: « اسپری شدن این کتاب به پیروزی و به روزی و نیک‌اختیار و فرخی ... ».

این جمله که رشید در مقدمه کتاب حدائق گوید: « ... کتاب بی‌درمعرفت بدایع شعر پارسی که آنرا ترجمان لبلاغه حوانند، بمن نمود ». خود مؤید آنست که کتاب از فرخی معروف نیست و از آن مردی گمنام بوده که دانشمندی مطلع ماند رشید آنرا بدین عبارت باد کرده است .

اما اقبال علت عدم ذکر نام فرخی را در این عبارت این میدانسته است که مؤلف نخواسته در بیان معایب آن کتاب و اتفاقاً دشوار آن، شاعری بلند پایه، همچون فرخی اسه‌ادب کرده باشد. (مقدمه آقای اقبال بر حدائق، ص ۱). نیز از موبایلات اینکه کتاب از فرخی نیست تواضع فخر طی است که در پایان کتاب نسبت بشعرای سلف نموده و علت اینرا که معاوی شعر را ذکر نکرده اجتناب از اسه‌ادب نسبت با آن فرانموده است. و چنین تواضعی از ما نند فرخی که شاعری استاد و عالیقدر بوده است، نسبت با قران خویش بعید بنظر می‌رسد .

(۱) - مقدمه آتش بر ترجمان البلاغه، صفحه ۱.

ونیز، رشیدالدین ، در بعض موارد، پس از ذکر امثال تازی، درباره آثار نویسنده یا شاعری که اثر اورانقل کرده اظهار نظر میکند و یا مطالبی میگوید، بوجهی که حاکمی از تبع خود او در آن آثار است.(۱) و اگر آن نظرات نیز از محسن الکلام باشد نقل آن بی آنکه تصريح بنقل کند صورت انتقال را دارد، و این خلاف شان رشید است، و اورابدان حاجتی نبوده .

- (۱) - از جمله اینکه در صنعت حسن طلب، پس از این دادین بیت از متنی بر سبیل مثل :  
ابا المسک هل فی الكاس فضل الـه فانی اغنى منذھین و تشرب  
گوید : «در این هرچه از خاص حسن طلب کنی جمله حاصل است؛ هم لفظ خوب، و هم معنای نظر، و هم اسلوب غریب، الا آنکه در تنظیم مددوح فاقد است .  
ابن جنی گوید : «اگر متنی سيف الدوله را جز بین بیت نستوده است سيف الدوله را فخری است که هر گروزگار آنرا کهن نگرداند.» (حدائق السحر. ص. ۳۶)
- ونیز ، درباره صنعت مرصع گوید : «و اگر کسی خواهد که خزانه ای بیا به پر از مرتعات نظر تازی ، باید که رسائل ابوالحسن اهوازی بدست آرد. چه، جمله مرصع است . و من یک فصل از سخن او بر سبیل نمودار اینجا بیارم ...  
ونیز در ذیل صنعت تجنبی خط گوید: «... و از سخن فصحاً، وبغايت نیکو است، وبغضی با امیر المؤمنین نسبت میگنند : غریب عزیز فصار قصار ذلك ... » (صفحه ۱۱)
- ونیز در ذیل استعاره گوید : و فصلی است عمر و بن العاص بن ولل الهمی را خطبه ای در مدح امیر المؤمنین عمر بن الخطیب رضی الله عنه و جمله استعارت است وبغايت خوب و فضیح است ... ) (ص ۲۹)  
نظایر این امثال را فرآوان توان یافت که پیش از مثل یا پس از آن، نکات یا اطلاعاتی فرامینید که آن مثل را اثر تبع خود او و نامود میکند .

## فصل سوم

### المعجم بتقلید حدائق نوشته شده است

پس از حدائق، کتابهای بتقلید آن بفارسی در محسنات کلام نوشته شده است<sup>(۱)</sup> که معتبرترین آنها کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم، تالیف شمس قیس رازی است. هر چند شمس قیس خود هیچ‌گونه اشارتی بمالذ کتاب خویش نکرده است، ولی این مطلب را از قرائتی چندمیتوان استنباط کرد:

- ۱ - نخست آنکه شمس قیس در طرح کتاب خویش از رشید تقلید کرده است؛ زیرا بطوریکه رشید در مقدمه کتاب خود نوشته، (رجوع شود بصفحه حدائق السحر) او آرزو داشته است، پس از این کتاب، در فرصتی مناسب، کتابی جامع علوم شعر، از عروض و قافیه و محسنات شعر بسازد. و این کار، که او توفیق آن را نیافته، شمس قیس بدان پرداخته است.<sup>(۲)</sup>

- ۲ - دیگر اینکه نخست رشید الدین بوده است که دریک کتاب قواعد و امثال هر دوزبان فارسی و تازی را جمع کرده، و شمس قیس هم، چنانکه در مقدمه می‌گوید، نخست مفردات کتاب خویش را بهمین نهج تنظیم کرده است، اما برخلاف رشید، که تعریفات را بفارسی نوشته، او تعریفات را بتازی بیان کرده بوده، ولی مانند حدائق رشید، قواعد کتاب وی نیز مربوط به روزبان بوده و مثلاً راهنمای تازی آورده است، وهم از پارسی، سپس جمعی از طلاب ادب فارسی، که از وی در خواست تتفییح مسودات و تحریر کتاب را کرده‌اند، بروی خرده گرفته‌اند که: اولاً - معمول چنین است که قواعد

(۱) - برای اطلاع بر این کتابها رجوع شود بمقدمه اقبال بر حدائق السحر

(۲) - پیش از رشید، این طرح را بن رشیق نیز در کتاب عمده بوجهی بکار بسته بوده است. رجوع شود بصفحه ۹ این رساله.

هر زبان بهمان زبان نوشته شود . ثانیاً – در صورت انتخاب یک زبان برای بیان قواعد دوزبان تازی و پارسی ، باید زبان پارسی را انتخاب کرد ؛ چنان‌که رشید الدین کرده است ، و او نیز بخواهش ایشان چنین کرده است .

۳ – سه دیگر آنکه پس از پایان محسنات شعر گوید : « فصل – چون از ذکر بیشتر معايب و محسن شعر فارغ شدیم ، و اغلب اوصاف بدونیک آن بر شمردیم ، در این فصل ، بعضی از اجناس شعر که مصطلع و متداول عامه شعر است بیان کنیم ». این فصل درست نظیر همان فصل کوچکی است که صاحب حدائق در پایان کتاب آورده و عنوان آنرا گوید : « الفاطی که در زبان اهل این صناعت افتاده است و از مصطلحات ایشان شده ، بیرون از آنچه یاد کردیم » (۱) و در این فصل ، پاره‌ای اصطلاحات را که در نقد شعر و سخن سنجی بکار آید ، از قبیل : ارتحال . جزالت . سهل و ممتنع وغیره ، و نیز اسمی اجناس شعر را بلحاظ کیفیت نظم ؛ از قبیل : غزل ، قصیده ، و همچنین اجناس شعر را بلحاظ موضوع مانند : تعزز و مدح و همجو وغیر آن ، ذکر کرده است . این فصل در ترجمان نیامده و نسخه محسنات الکلام هم در دسترس نیست تا به بینیم قبل اواخر این روش را پیش گرفته ، یا مولف حدائی خود مبتکر آنست ؛ و شمس قیس این روش را ازاو تقلید کرده است .

۴ – چهارم وحدت مطالب و نکات و امثالی است که بعيد بنظر میرسد از قبیل توارد خاطر یا اتخاذ از مأخذ ثالث باشد ، و همچنین مشابهاتی که ، بین مطالب یا ترتیب کتاب ، در بعض موارد دیده می‌شود ؛ چنان‌که در باب استعاره گوید : (این صنعت با سایر مجازات دیگر در جمله لغات مستعمل است و در نظم و نشر اصناف مردم متداول ». این همان نکته‌ای است که رشید نیز در استعارت گوید : « واين صنعت در همه زبانها بسیار است » صفحه ۲۹۵ ) (۲)

(۱) – نظیر این فصل ، پس از حداق، در بیشتر کتاب‌ها ئی که درباره محسنات شعر یا علوم بلاغت و توابع آن تالیف شده ، در پایان صنایع و محسنات آمده و در آن مطالبی متفرقه که از موضوعات مباحث کتاب بیرون افتاده و در نقش شعر و ادب بکار می‌آید طرح شده است؛ ولی مطالبی گه در آن فصل درج کرده ند کم و بیش متفاوت است .

(۲) – هر چند این نکته را پیش از رشید نیز در کتابهای عربی نیز یاد آوری کرده‌اند ، اما طرز تعیین ، و همچنین ملاحظه‌قرائی دیگر که بیاد کردیم این حدس راقوت میدهد که شمس قیس در ذکر این نکته از رشید الحام گرفته یا تقلید کرده است .

۵— تمام مثالهایی که از اشعار رشید آورده همانها است که رشید خود در حدائق بدان تمثیل کرده است (۱). این از چند جهت دلالت بر این دارد که شمس قیس بهنگام تالیف کتاب المعجم از حدائق استفاده کرده است :

یکی آنکه میدانیم رشید اهل صنعت بوده ، و در اشعار او از هر یک از آن صنایع نمونه‌های فراوان یافت می‌شود و بعید بنظر میرسد که تصادفاً شمس قیس هم برای تمثیل همان ابیاتی را انتخاب کرده باشد که رشید خود کرده بوده است .

دیگر آنکه بعض آن‌ها درباره صنایع خفی است ؛ که اگر رشید خود در حدائق بدان تصریح نمی‌کرد کسی توجه بوجود آن صنایع در ابیات نمینمود، مانند تو شیخ در این دو بیت :

معشوقه دلم بتیراندوه بخست	حیران شدم و کسم نمی گیرددست
مسکین تن من زیای محنت شد پست	دست غم دوست پشت من خردش کست
که چون حروف اوائل مصروع‌ها راجمع و ترکیب کنی کلمه محمد بدست آید ،	
سه دیگر آنکه درباره هر مثلى هر گاه رشید توضیحی داده شمس قیس نیز همان را	
بیان کرده است .	

---

(۱) — جز در صنایعی که رشید اصلاحیاً نکرده است .

# فصل چهارم

## موضوع وغايت كتاب حدائقي

مقدمه-۴

در اين مبحث ميخواهيم موضوع كتاب حدائقي السحر وغايت مباحث آنرا روشن سازيم . اين بحث در بادى امر بسيار ساده و شايد زائد بنظر ميرسد زيرا موضوع كتاب حدائقي، در نزد دانشمندان متاخر،<sup>(۱)</sup> صنایع بدیع شناخته شده و فن بدیع هم در نزد اهل معروف تراز آنس است که نيازی بتعريف داشته باشد . مطالعه سطحی كتاب و ملاحظه فهرست آن نيز در بادى امر اين شبهه را ايجاد ميکند ، زيزا قسم اعظم مباحث آن در باره همان مزاياي لفظي است که امروزه در اصطلاح اهل فن صنایع بدیع شناخته ميشود. امام طالعه دقيق اين كتاب، وهمچنين كتاب (ترجمان البلاغة) که در حدود صد سال پيش از آن تأليف شده، و حتى (المعجم) که قريب صد سال پس از آن تأليف شده است، و مقاييسه مطالب اين سه كتاب با آنچه اهل اين فن بزبان تازى نوشته اند ،<sup>(۲)</sup> بخوبى روشن ميسازد که موضوع اين سه كتاب اعم از آن چيزى است که ما امروزه آنرا صنایع بدیع میناميم وغايت آنها نيز اعم از غايت علم بدیع بمعنى خاص است . اگر بخواهيم بدققت تعين کنيم که اين سه كتاب فارسي در چه فني نوشته شده اند، باید بگوئيم: در علوم بلاغت و توابع آن.

(۱) - از جمله اقبال، در مقدمه خود بر اين كتاب، آنرا در علم بدیع و صنایع شعر یهدا نسنه است (مقدمه اقبال بر حدايق. ص فتح).

(۲) در اين باره من اجده شود بفصل اول، از صفحه ۱۴ ببعد.

این علوم که در زبان تازی از قرن پنجم بوسیله دانشمند ایرانی، شیخ عبدالقاہر، حدود سوم آن اندک اندک مشخص گردیده تا در قرون هفتم و هشتم بوسیله دانشمندان دیگر ایرانی؛ سکاکی، خطیب قزوینی و ملا سعد تقی‌زاده ای، حدود و فصول آن بکمال نظم منطقی رسیده بود، روزگار فارسی، از قرن پنجم که تختیم نو زاد آن بوسیله رادویانی پدید آمد، تا قرن هفتم که اثر معروف شمس قیس رازی نوشته شده همان مرحله ابتدائی عهداً بن معتزیاً قدامة بن جعفر رامی پیموده است

اکنون درباره موضوع وغایت این سه کتاب فارسی، وا بهام و آشفتگی آنها بلحاظ موضوع وغایت، یکایک در فصلهای جدا گانه سخن می‌گوئیم.

## ۱- موضوع وغایت علوم بلاغت در ترجمان البلاوغة

برای درک ابهامی که علوم بلاغت برای مؤلف ترجمان البلاوغة داشته است کافی است که قسمتی از مقدمه کتاب را نقل کنیم:

«چنین گوید محمد بن عمر الرادویانی کی تصنیفها بسیار دیدم مردانشایان (۱) هر روز کاری را اندر شرح بلاغت، و بیان حل صناعت، و آنجا زوی خیرذ و بوی آمیزذ، چون عروض و معرفت القاب و قوافی، همه تبازی دیدم و بفائده وی یک گروه مردم را مخصوص دیدم؛ مگر عروضی کی ابو یوسف و ابوالعلاء شوشتاری بپارسی کرده‌اند. واما اندر دانستن اجناس بلاغت و اقسام صناعت و شناختن سخنان با پیرایه و معانی بلندپایه کتابی ندیدم بپارسی کی آزاده را مونس و فرزانه را غمگسار و محدث بود. واز کاهلی چندبار متظر بودم، گفتم: مگر این عمل بر دست هنرمندی برآید؛ تا چون منی، اندر صناعت خدمتی بیشتر ناکرده استادان را، بصف مقتصفان ایستاده نیاید. لیکن انتظار را کرانه ندیدم. ایرا کی امروز هر گروهی مدعیان این نوع اند، و خویشتن را از این طبقه شمرند. چون داشت را بسنگ کردم، بیشتر اندر دعوی غالی دیدم و از معنی خالی؛ مجاز شان از حقیقت افزون، و پای از داره صواب بیرون. پس دانستم بیقین کی از این چنین تأثیفی بسامان نیز هم نیکوراه نبرند، واژدقائق و حقائق نظم و نشر بدرستی و راستی نشان ندهند. گفتم که بدان قدر کی مرا فراز آید. از این علم بدین کتاب جمع کنم و

(۱) در نسخه جایی چنین آمده است. گویا صحیح آن (مردانشایان) بوده است

بتصنیف شافی بیارایم ، و اجناس بلاغت را از تازی بپارسی آرم، ومثال هر فصلی علاوه‌از گفتار استادان بازنمای تاره‌نمای باشد هنر آزمای راوسخن پیمای را. واژاییزد، تعالی جده، توفیق خواستم و دست عزیمت را بقلم امضا پیوستم، و روز گاراند کراز پس این شغل صرف کردم؛ و با مسموع و مطبوع خویش بسیار دیوانهاضم کردم. تایکره این کتاب را بسر بردم باب بر عقب باب با شرح و فصلی چند کی معروف تر بود اند رجمله بداياع، و نزديك تر بود بعرف طبایع، چون ترصیع و تجنبیس و تقسیم و استعارت و اشتقاء و اغراق و نظائر و امثال وی بیشتر دیدم و بیشتر آوردم....»<sup>(۱)</sup>

این بود تنها موردی که مؤلف این کتاب بموضع و غایت فن موضوع تالیف خود، بوجه کلی اشاره می‌کند. چنانکه ملاحظه می‌شود وی کلمه بلاغت را با صناعت مرادف گرفته، و فنون صنعت بدیع را از اجناس بلاغت شمرده است.

مؤلف ترجمان البلاغه مطابق همین بیان، در این کتاب، مباحث تشییه و استعارت، و مباحثی نظری آنرا که بعدها موضوع علمی جدا گانه بنام بیان شده است، وهمچنین مباحث الفاظ و تعجب که از موضوعات علم معانی است در میان صنایع بدیع که متأخران آنرا از توابع بلاغت شمرده‌اند ذکر کرده. و نیز امثال تجنبیس و قلب و مطابقه و صنایعی دیگر نظری آنرا که جز پیرایه و صنعت جنبه‌دیگر ندارد بصراحه، از بلاغت می‌شمارد.

هر چندوی در ضمن مباحث کتاب خود گاهی صنعتی را بنام (صنعت بدیع) می‌نامد، اما از مجموع کتاب میتوان بخوبی استنباط کرد که در نظر او صنایع بدیع با سایر قوانین بلاغت تفاوتی نداشته است. و حتی گاهی در بليغ شمردن صنایع چندان تسامح کرده که صنعتی مانند صنعت تجرید (یعنی بیرون کردن حرف با حروفی را از کلام) را نیز از جمله بلاغت شمرده است. با اینکه این صنعت اگر - بخلاف کلام خلل نرساند

(۱) ترجمان البلاغه. ص ۲ - ۳.

(۲) ترجمان البلاغه . ص ۲

قطعاً در کمال آن بهیچوجه موثر نمیتواند باشد (۱)

### ۲- موضوع و غایت کتاب حدائق :

مؤلف حدائق السحر نیز، تعریفی روشن از موضوع کتاب خود و فنی که در آن بحث میکند – چنانکه رسم محققان است – نکرده، بلکه این مطالبرا باید از خلال مقدمه ای که راجع بعلت تالیف کتاب کرده است، و از فحوای اشاراتی که نموده، استنباط کرد. این مقدمه سبقاً نقل شده است، اکنون چون در این باره نیز مورد استفاده میباشد بار دیگر نقل میشود.

«کتابی در معرفت بدایع شعر پارسی، (۱) که آنرا ترجمان البلاغه خوانند، بمن نمود. نگاه کردم ابیات شواهد آن کتابرا بس ناخوش دیدم. همه از راه تکلف نظم کرده و بطریق تعسف فراهم آورده، و با ی涅مه ازان نوع زلزله و اصناف خلل خالی نبود. واجب شد بermen بنده که پرورده آن در گاهم، در معرفت محاسن نظم و نشر دوزبان تازی و پارسی این کتاب ساختن و این مجموع پرداختن.

هر چند این جمله که آورده گشت غیضی است از فیضی آنچه را پادشاه اسلام را، خلدالله مکدوسلطانه، از اقسام فصاحت و اسائلیب بالغت حاصل است، لکن خدمت اهل فاقه جز بقدر الوسع والطاقة نتواند بود. واگردر اجل تاخیر باشد، و روز گارمهلت دهد، و تقدیریزدانی بروفق مراد انسانی رود کتابی خواهم ساخت محیط بجمعیت انواع علم شعر؛ از عروض، والقب، وقوافی، و محاسن و معایب نظم ... و این کتاب را حدائق السحر فی دقائق الشعیر نام نهادم.»

(۱) - عجب‌اینگه صاحب ترجمان البلاغه که اینگونه صنایع تکلف آمیز را از جمله بالغت شمرده است، التفات را که تحقیقاً از فنون بالغت است باین وصف نستوده.

(۲) - چنانکه از مقدمه ترجمان البلاغه (که سابقاً نقل شد) برمی‌آید موضوع آن کتاب تنها بدایع شعر نیست، بلکه کلیه محسنات نظم و نثر در نظر بوده و بهمین جهت نیز مؤلف در ضمن شرح و تعریف اکثر صنایع بشمول آن نسبت بنظم و نثر تصریح کرده است. لکن در ذکر امثال، تنها بنظم اکتفا کرده است و این بهیچوجه دلیل آن نیست که در این صنایع تنها شعر مورد نظر بوده است.

چنانکه ملاحظه میشود، نه بر سر محققان از دانشمندان متأخر تعریفی منطقی از موضوع کتاب خویش نموده، و نه غایت آنرا مصراحت داشته است؛ بلکه فقط موضوع کتاب را محسن نظم و نشر دوزبان تازی و پارسی قرارداده است، بی آنکه تعین کند چه نوع محسنی موضوع بحث این کتاب میباشد و غایت تحصیل این محسن در کلام، حصول چه فضیلتی در آن است؛ فصاحت، «یا بلاغت» یا «الطائف» دیگر؟ همینقدر از مجموع جمله فوق، واژ آنچه ذیل امیگوید: «از اقسام فصاحت و اسالیب بلاغت» فرمیده میشود که موضوع و غایت آن امریست عام و شامل تمام موضوعات علوم بلاغت و توابع آن در اصطلاح متأخران. یعنی این کتاب شامل مباحث معانی بیان، و بدیع تواند بود. معنای این عموم و شمول نه آنست که مؤلف با توجه بتعريف خاص هر یک از این اصطلاحات، چنانکه در میان متأخران متعارف شده است، موضوع کتاب خود را تعمیم داده است؛ بلکه مراد اینست که در نظر مؤلف، مانند سایر علمای آن عهد، هنوز فنون بلاغت یعنی معانی و بیان و بدیع از یکدیگر تفکیک نشده، و مطالب این علوم، نسبت با آنچه دانشمندان در آن بحث و تحقیق کرده‌اند، بسیار مجمل و مبهم بوده است.

عجب اینکه مؤلف، با اینکه خود در مقدمه تصریح کرده است که این کتاب رادر محسن (نظم و نثر) دوزبان تأثیف کرده است، و با اینکه در تمام صنایع مشترک نظم و نثر، باستثنای یکی دومورد، تصریح بعوم آنها کرده و از نشر نیز مثل آورده است، با اینحال، در ذیل همان مقدمه، نام آنرا (حدائق السحر فی دقایق الشعر) نهاده است.

هر چند قدمًا گفته‌اند که در نامگذاری اطراد و انعکاس، یا جامع و مانع بودن لازم نیست، اما تقيید نام کتاب بقیدی زائد، که موضوع کتاب را آنچه می‌تصویری محدود تر نماید، آنهم از سخندا نی همچون رشید، و در کتابی که موضوع آن نقد سخن باشد، بسیار ناشایست است، و جزاً شیوه نامی بر آن نهاد<sup>(۱)</sup>.

(۱) – شاید بتوان گفت منشأ این تسامح تعبیر، و مسامحات و اشتباهات دیگر از این قبیل که در ضمن تعریفات و مطالب دیگر کتاب آورده، و بی‌سبب قید کلمهٔ شعر بتنهاًی شده است، این باشد که در فرد قدماء، در فتوح سخن، بشعر بیشتر اهمیت داده میشده، و اصل در موضوع سخن سنجهٔ شعر بوده است.

همین ابهام که در مقدمه کتاب، درباره موضوع و نوع علم و غایت آن ملاحظه میشود، در طی مطالب کتاب نیز، چه در ضمن تعریفات، و چه در فصول مطالب، و چه در بکار بردن اصطلاحات، بصورت خلط مباحث و آشنازگی مطالب بروز نموده است، مثلاً؛ در صنعت ابداع<sup>(۱)</sup> میگوید:

«این صنعت را ارباب بیان گفته‌اند که معانی بدیع باشند بالفاظ خوب نظم داده و از تکلف نگاهداشته؛ و من میگویم که این از جمله صنعت نیست، بلکه سخن‌فضلاً و عقلاً در نظم و نثر چنین می‌باید، و هر چه برای نگونه نباشد سخن‌عوام بود، و مجمع مردم را نشاید. اما مثالی چند از آنچه قدمما در کتب خویش آورده‌اند آورم؛ مثالش از شعر تازی ...»<sup>(۲)</sup>

مطلوب قابل توجه که از مطالب مذکور در این فصل استفاده میشود، اینست که رشیدالدین بوجه اجمال توجه داشته است باینکه آنچه در این کتاب از محسنات کلام آورده، باید پس از حصول فصاحت و بلاغت، این‌مزایا میتواند مایه حسن کلام باشد. چها گر جمله (معانی بدیع بالفاظ خوب نظم داده و از تکلف نگاهداشته) را که تعبیری است غیر علمی، بخواهیم بقالب اصطلاحات علمی در آوریم منطبق میشود با همان شرایطی که متأخران برای فصاحت و بلاغت ذکر کرداند، و صاحب حدائق این معنی را خارج از موضوع کتاب و از فنی که در آن بحث میکنند دانسته و گفته است: «این جمله صنعت نیست». و دلیل آن این دانسته است که: «سخن عقلاً و فضلاً در نظم و نثر چنین می‌باید» از این دو جمله، دو مطلب استفاده میشود:

## ۱ - از جمله‌ای خیر که بصورت دلیل آورده است بخوبی میتوان فهمید که مرادش

(۱) - عنوان این صنعت، در نسخه چاپی ترجمان البلاغه که بااهتمام و تصحیح آقای احمد آتش چاپ شده است، در فهرست مطالب، و همچنین در بالای صفحه‌های ۱۳۱ - ۱۳۲ نیز ذیده میشود و در صفحه ۱۳۱ جای یک سطر خالی است. از تطبیق امثال مندرج در این صفحه بر می‌آید که سطر خالی جای عنوان و تعریف این صنعت بوده است که شاید بعلت محوشدن در نسخه خطی چاپ آن امکان نیافتن است. امادر المعمجم، صنعتی باین نام ذکر نشده است، و در کتب متأخران نیز اثری از آن نیست.

(۲) حدائق السحر . ص ۸۳

از (ابداع) که آنرا خارج از فن شمرده است، فصاحت و بلاغت است، زیرا آنچه میتوان آنرا شرط عمومی کلام فضلاً شمرد هماناً بلاغت است.

۲ - از جمله (این از جمله صنعت نیست) فهمیده میشود که موضوع کتاب صنایع است که بعدها بنام صنایع بدیع شناخته شده<sup>(۱)</sup> او خود در تعریف قسم اعظم از محسنات کلمه صنعت را بکار برده، و غالب تعریفات او بدینظریق آغاز میگردد: «این صنعت چنان باشد که ...»<sup>(۲)</sup>

و نیز جمله‌ای که در تعریف ابداع گفته است: «این صنعت را ارباب بیان گفته‌اند که معانی بدیع باشد بالفاظ خوب نظم داده .» بخوبی دلالت دارد که تا آن‌زمان هنوز کلمه (بیان) برای علم مخصوص اصطلاح نشده، و مقصود از ارباب بیان کسانی هستند که به معنای عام، اهل سخن سنجی بوده‌اند.

عجب است که استاد معاصر، اقبال با استناد این عبارت، در باره رشید و مأخذ کتاب حدائق میگوید: «لابد بعضی از کتب معانی و بیان عربی نیز نظرداشته است، چنان‌که خود او در بعض موارد<sup>(۳)</sup> مختصر اشاره‌ای بین امر مینماید .»<sup>(۴)</sup> با این‌که این عبارت برخلاف نکته‌ای که مرحوم اقبال دعوی کرده است بیشتر دلالت دارد.

اما لفظ بلاغت و مشتقات آنرا رشید نه چندان از معنای عالی خود متزل ساخته که مانند مولف ترجمان البلاعه، صنایع، از قبیل: «صنعت تجربی و صنعت مقلوب را هم از بلاغت بداورد، و نه همچون متاخران در معنای خود مشخص نموده تاملوم شود که این محاسن

(۱) این کلمه در میان متقدمان نیز شایع و متداول بوده، اما به معنای وصفی استعمال میشده است، نه به معنای خاص و بصورت اسم علم.

(۲) - در خاتمه گوید: «الفاظی که در زبان اهل این صناعت افتاده است .... «اما در آن میان اصطلاحاتی را ذکر میکنند که قسمتی راجع است بفن شعر، و قسمتی راجع بعلم معانی، و قسمتی راجع بدیع. (رجوع شود به فهرست مکمل).

(۳) - غرضش از بعض موارد، چنان‌که با شماره صفحه نشان داده است، عبارت بالا است که عیناً نقل شد.

(۴) مقدمه اقبال بر حدائق المسحر، ص (سب).

از توابع آن است<sup>(۳)</sup> . ولفظ فصاحت رادرسر اسر کتاب، تنها دومورد ، بر سبیل توصیف بکار برده است . یکی در مقدمه کتاب، و دیگری، در باره واصل ابن عطا که در ضمن بیان صفت تحرید، اوراب فصاحت ستوده است . اما گویا مقصودی فصاحت بمعنایی که در میان متاخران مصطلح گردیده است، نیست؛ بلکه بمعنای لغوی آن که شامل بلاغت و نیکوئی گفتار میباشد، آمده است .

پس با این ابهام و اجمالی که علوم بلاغت برای رسیدادشته، عجب نیست اگر می بینیم او نیز، مانند سلف خود، مؤلف ترجمان ، مباحثی از قبیل التفات و ایجاز و اطناب و مساوات را که از همسائل علم معانی است ، در شماره صنایعی آورده است که بعدها بنام بدیع خوانده شده ، و آنچه بعدها اصول بلاغت شمرده شده است در این کتاب به تبع صنایع بدیع آمده است .

(۳) – مؤلف ترجمان، در صنعت اقتضاب، میگوید: « این صنعت را بلغاهم از جمله چنین شمرند . صفحه ۸۲ و در در العجر على الصدر گوید: « از علم های گزیده و صنعت های پسندیده در باب بلاغت، رد العجر على الصدر است ». و در باره سیاقه الاعداد گوید . « واگر باین صنعت، ازدواج لفظ یا تجنبیس، یا نضاد، یا صنعتی دیگر از صنعت های بلاغت یارشوند گزیده و پسندیده تو بود ». ص ۵۰ – و نیز در (الكلام المحتمل بالمعنىين الصدرين) گوید: « دیگر از جمله بلاغت و صنعت بدیع آنست که گوینده سخن سخنی گوید که آن دو معنای مختلف احتمال کند ». ص ۸۹ . در صورتیکه این صنعت را جز تفننی در گفتار نمیتوان پسنداشت، واگر هم بلاغتی در آن باشد باید قید کرد که در مروری که حال اقتضای اینگونه مقال را داشته باشد ، ذهن کجا که شاعر و گوینده را سأتفهْ تفنن بچنین شگفت آوری و داشته باشد .

مؤید این مطلب آنکه خود اور بایان این صنعت، و پس از ایراد این بیت عنصری که بر سبیل تمثیل آورده است .

که رنجه نبودی در او آب جوی  
گوید: « حکیمان از آن قبل گفتند که دیگران را چنان باید که مقصود سخن را آراسته گردا نند  
بنقط و اعراب تا از ندامت رسته باشند ». در صورتیکه اگر این صنعت مطلقاً از آثار بلاغت باشد نقط و اعراب ما نند شعر اخیر را از بلاغت می افکند . اما رشید، در باره این صنایع که بیشتر آن مایه اختلال بلاغت است، بدقت سخن را نده و هر یک را بوصفی که لا یق آنست میستاید؛ چنانکه در باره معمماً گوید:  
« و این صنعت آنرا شاید که طبع های نقاد و خاطرهای وقاد را استخراج آن بیازماید ». و نیز در باره صنعت مقلوب گوید: « و از جمله صنعتهایی که در نظم و نثر بدیع و غریب دارند و بر قوت طبع و خاطرهای و دلالت کنند مقلوب است ». ص ۱۶

### ۳- موضوع وغايت علوم بلاغت در المعجم

شمس قيس رازى که متباوز از يك قرن پس از رشيد، كتاب المعجم را تاليف کرده، هنوز هم گرفتار اين بهام و اجمال بوده و اقسام علوم بلاغت و توابع آن، و همچنين حدود اصلاحات مربوط باين علوم، برای وي مشخص نبوده است. از ينرو مباحث تشبيه و استعارت و تمثيل را که از علم بيان است، و همچنين ايجاز و مساوات و بسط (اطنان) والتفات و مباحثي از آن قبل را که مربوط به علم معاني است، هم در کتاب صنایع بدیع آورده است.

هر چند از لحاظ عنوانی که برای باب ششم از قسم دوم کتاب آورده، اين مباحث از موضوع کتاب وي خارج نیست؛ چه عنوان باب اینست: «درذ کر محسن شعرو طرفی از صناعات مستحسن که در نظم و نثر بکاردارند». اما با اینحال، ترتیب این مباحث بوضعي که صنایع بدیع بامسائل معاني و بيان مخلوط گردد؛ چنانکه مسائل دو علم اخیر پراکنده گشته، در خلال آنها مباحث صنعت هاي بدیع آيد و هيچگونه ترتیب منطقی در بيان آنها رعایت نشود، و در هیچ مورد اشاره بدرجۀ اهمیت اين محسن، و تفاوت اساسی که با يكديگردارند، نشود، اين خود دليلی است بارز براینكه حدود مسائل و موضوعات آن، بوجهی که متاخران تحقیق کرده‌اند، برای مؤلف روش نبوده است.»

از باب مثل، در اينمورد متذکرميگردد که موئي صنعت تجنيس را از دلائل فصاحت ميشمارد<sup>(۱)</sup> با اينکه فصاحت؛ بمعنائي که متاخران آنرا تعریف کرده‌اند، بهيچوجه شامل تجنيس نميشود و گاه نيز با آن منافي ميباشد.

---

(۱) المعجم. ص ۲۵۱.

كتاب زانه

پيروز نهج الملاعنه

## فصل پنجم

### ترتیب فصول حدائق السحر

طرح فصول، در کتاب حدائق، هیچگونه نظم منطقی ندارد؛ یعنی در ذکر صنایع، نه ترتیب مطالب را نسبت بیکدیگر رعایت کرده و نه تناسب آنها را بایکدیگر. نقیصه اول را نمیتوان زیاد بر مؤلف عیب گرفت زیرا فن بدیع از فنونی است که موضوعات و مطالب فصول آن نسبت بیکدیگر نسبت کلی و جزئی و یا اجمال و تفصیل، یامقدمه و نتیجه ندارد تا بتوان آنرا بترتیب الاعم فالاعم و یا اجمال و تفصیل، یامقدمه و ذی المقدمه مرتب نمود. تنها با دقت زیاد میتوان آنها بترتیب الاهم فالاهم؛ و الاشرف فالاشرف مرتب ساخت.

اما ایجاد دوم وارد است. یعنی صنایع مختلف علم بدیع را میتوان دسته دسته نمود و از برای هر دسته با بی ساخت که صنایع مندرج در آن باب بصورت فصول آن باب در آیند، و بدینظریق آنرا از این صورت پراکنده بیرون آورد؛ مثلاً، میتوان صنایع بدیع را بلحاظی، تقسیم نمود بصنایعی که بشعر اختصاص دارد، مانند ردانصرد الى العجز، و صنایعی که مشترک است میان شعر و نثر، مانند جناس. و همچنین بلحاظ دیگر، صنایعی که فقط در نوشتن ظاهر میگردد؛ مانند متزلزل و جناس خطی، و صنایعی که در تکلم پدید می آیند؛ مانند ترسیع. و هر گاه در نظر بگیریم که بعضی از مباحث را که ازار کان علوم بالاغت هستند و بعدها در علمی جدا گانه، بنام بیان آمده اند نیز وارد بدیع کرده است؛ مانند شبیه. واستعاره، و همچنین صنایعی را ذکر کرده است که غالباً جز با خالل بالاغت تحقیق پذیر نیست؛ مانند صنعت تزلزل و لغز و معما و مانند آن، امکان این تقسیم ظاهر تر میگردد؛ چه تفاوتی که بعدها سبب انشعاب علم بیان

از بدیع شده است بطریق اولی میتوانسته است منشاء انقسام ابواب و انفکاک انواع مطالب آن باشد.<sup>(۱)</sup>

اگر از این مراحل تنزل کنیم بازمیگوئیم بسهو لوت ممکن بود مطالب متجلانس و یا مشابه و متقابله را متواالی و نزدیک بهم بیاورد تا بین بعضی از صنایع مشابه و متقابله، صنایع دیگر که نسبت با آنها کاملاً بیگانه هستند فاصله نشوند؛ مثلاً بجای آنکه میان استعاره و تشییه، ده صنعت را فاصله کند و تشییه را که بیان آن تقدم طبیعی بر استعاره دارد مؤخر سازد، نخست تشییه، سپس بلا فاصله استعاره را ذکر میکرد و ترجیح و تضمین المزدوج را پهلوی یکدیگر.

نیز، هر گاه از این مرحله هم تنزل کنیم بازمی بینیم بعض صنایع را که در حقیقت با هم یکی هستند، جداً از بصورت صنعت‌های مستقل آورده است؛ مانند صنعت‌تنزل زل که با اینکه در حقیقت نوعی از مصحف است، آنرا جدا گانه و با فاصله زیاد از مصحف آورده است.

اما باید گفت که طبقه‌بندی بطریق اول را هیچیک از علمای فن، از مقدمان، نکرده‌اند، و دوایر ادعا خیرهم بر مؤلف مادر موارد بسیار کم وارد است. مخصوصاً با مقایسه کتاب حدائق با ترجمان البلاغه والمعجم معلوم میشود که صاحب حدائق در این باره نیز دقت بسیار بکار برده است. (برای ملاحظه این مزیت، مراجعه شود بجدول مقایسه.

(۱) - و نیز میتوان صنایع لفظی را بلاحظه دیگر، صنایع خفی (پنهان) و صنایع جلی (آشکار) تقسیم کرد:

قسم اول - صنایعی است که هر خواننده و شنوونده‌ای بدون قصد نکته سنجه و حتی بدون اطلاع از صنایع متوجه آن میشود؛ مانند ترجیح و تجنیس و مانند آن.

قسم دوم - صنایعی است که جزو توجه صنایع لفظی نمیتوان بوجود آن در کلام پیش از مانند صنعت‌تنزل، خیفا و مانند آنها.

## فصل ششم

### تعریفات در حدائق

مؤلف حدائق هیچیک از صنایعی را که یاد میکند بی تعریف نگذاشته، و برسم مؤلفان اهل تحقیق، برای همه صنایع، پس از ذکر نام تازی آن و ترجمه آن بفارسی (در بعض موارد)، نخست بوجه منطقی و علمی تعریف میکند سپس بمتبلیل میپردازد، اما در دو کتاب سلف و خلف او، موارد بسیار دیده میشود که در بیان صنعتی بذکر نام و مثال آن اکتفا کرده‌اند.

تعریفات حدائق هم منطقی است؛ یعنی جامع و مانع، و هم‌شرايط فصاحت و بлагت را بعد کمال حائز است؛ یعنی لغات آن، اعم از فارسی و تازی، مانوس، و حروف و کلمات متلائم، و نظم کلام سخت استوار و درست، و عبارات در نهایت ایجاز، و در عین حال، معانی بکمال وضوح بیان شده است؛ برای نمونه اینکه چند مثال از تعریفات حدائق را نقل میکنیم:

«الاعنات – پارسی اعنات در کاری سخت افکندن (۱) باشد. واينرا نيز لزوم ماليزم خوانند. واين چنان بود که دبیر يا شاعر از بهر آرایش سخن چيزی تکلف کند که برا او لازم نبود، و سخن بی آن درست و تمام بود؛ چنانکه در آخر اسجاع يا در آخر ادبیات، پيش از حروف روی ياردیف، حرفي را الزام کند که اگر نکند هیچ زیان ندارد، و غرض او از آن جز آرایش سخن نباشد؛ چون تاء کتاب و عتاب و قاف بقلم ورقم. کها گر در قوافي با کتاب صواب آرد هم روا بود، و با رقم علم هم چنین. اما

(۱) – شمس قیس این کلمه را به (دشوار افکنند) تبدیل کرده است.

نگاهداشتن این تاء و آن قاف سخن را آراسته تردارد، وزیباتر گرداند.»<sup>(۱)</sup> چنانکه ملاحظه میشود، تعریف اعنات را در چند جمله اول تا (وسخن بی آن درست و تمام بود) تمام کرده، و این تعریف از لحاظ منطقی جامع و کامل است. پس از آن بشرح و توضیح مطلب پرداخته است، بوجهی که خواننده بالندگ اطلاعی از مقدمات ادبی، فهم آن را بسهولت تواند کرد.

صاحب حدائق این روش شرح بعد از تعریف رادر هر مورد که لازم بوده بکار برده است، از جمله، بازنمونه دیگر:

«التشبیهات - این صنعت چنان بود که دبیر یا شاعر چیزی بچیزی مانند کند، در صفتی از صفات؛ و اهل لغت آن چیز را که مانند کنند مشبه خوانند، و آنرا که بدو مانند کنند مشبه به. و در صنعت تشبيه نیکوترو پسندیده تر آن باشد، که اگر عکس کرده شود، او مشبه بمشبه مانند کرده آید، سخن درست بود، و معنی راست، و تشبيه صواب. چون تشبيه زلف است بشب؛ که اگر شب را بزلف تشبيه کنند هم نیکو بود. و اگر در کمال حسن بدین درجه ممکن نگردد باری، باید که چنانکه مشبه موجودی بود حاصل در اعيان مشبه به نیز موجودی بود حاصل در اعيان. والبته نیکو و پسندیده نیست اینکه جماعتی از شعر اکرده اند و میکنند: چیزی را تشبيه کردن بچیزی که در خیال و وهم موجود باشد، و نه در اعيان؛ چنانکه انگشت افروخته را بدریای مشکین که موج اوزرین باشد تشبيه کنند. و هر گز در اعيان نه دریای مشکین موجود است و نه موج زرین. و اهل روز گار از قلت معرفت ایشان، به تشبيهات ازرقی مفتون و معجب شده اند، و در شعرا او، همه تشبيهات از این جنس است و بکار نماید.»<sup>(۲)</sup>

ولی بر بعضی از تعریفهای حدائق خرد هائی میتوان گرفت؛ چنانکه در تعریف اعتراض الکلام قبل تمام گوید: « چنان باشد که شاعر، در بیت معنی آغاز نهد، پیش از آنکه معنی تمام شود سخنی دیگر در میان بگوید ...»<sup>(۳)</sup>

(۱) حدائق السحر. ص ۲۶.

(۲) حدائق السحر. ص ۴۲

(۳) حدائق السحر. ص ۵۲.

ملاحظه میشود وی این صنعترا بشعر تخصیص داده است، در صورتیکه درنش نیز را مدارد. تعریف صاحب ترجمان البلاگه اتفاقاً دراین مقام درستآمده، و شامل نظم و نثره دو است.

نیز، در تعریف صنعت جمع گوید: «چنان باشد که شاعر دوچیز، یا زیادت را در یک صفت جمع کند.» در صورتیکه ممکن است صفت جامع بیش از یکی باشد؛ چنانکه خود در ضمن امثال چنین مثلی آورده است. اما صاحب ترجمان این مطلب را بدرستی و صراحت بیان کرده است.

نیز، برای تمثیل صنعت متزلزل گوید: «فلان، در کار، زار است. اگر راء کارزار بسکون گوئی و صفت شجاعت است و مدح بود، و اگر بکسر گوئی و صفت حال بد بود و ذم بود.»<sup>(۱)</sup> بهتر بود میگفت «اگر کارزار رالع特 تر کیبی بگیریم مدح است و اگر دوکمه بگیریم قدح؛ زیرا لازم نیست دریک حال راه مکسور شود و در حالی دیگرسا کن. هر چنداین اختلاف تلفظ نیز، برای بیان دو حالت، بوجهی صحیح است. همچنین، باهمه فصاحت گفتار، در بعض موارد، تعریفات وی سست و ناپسندیده است؛ چنانکه در تعریف تجاهل العارف گوید: «این صنعت چنان باشد که شاعر در در نظم چیزی را بگیرد و گوید: ندانم که چنین است یا چنان؛ هر چند داند، اما خویشن ندان سازد.»

در این باره میتوانست بگوید: این صنعت چنانست که شاعر یاد بیر، در باره چیزی که بدان عالم است، تردید کند، و خود را ندان و انmod سازد، یا عبارتی نظر آن. اما رویه مرفته، نقصیه های منطقی در تعریف های او نادر است، و نقیصه هایی که ناشی از عدم بلاغت در گفتار باشد، نادر تر. و نمونه های دیگر از نقیصه اول را در پایان رساله ذکر خواهیم کرد.

---

(۱) حدائق السحر. ص ۷۹.

## فصل هفتم

### مثالهای حدائق

کتاب حدائق السحر، چنانکه مؤلف خود در آغاز کتاب گفته، (در معرفت محاسن نظم و نشر دوزبان تازی و پارسی) ساخته شده است؛<sup>(۱)</sup> پس هر چند متن کتاب بزبان فارسی تالیف شده، اما قواعد آن بین دوزبان مشترک است، و برای هر صنعت شواهد و امثله از هر دوزبان آورده است.

ترتیب تمثیلات در این کتاب چنین است که در هر صنعت، پس از تعریف آن، نخست از قرآن، پس از آن از حدیث نبوی، از آن پس، از آثار خلفاء را شدین و صحابه بزرگ، سپس از سخنان بلغاء عرب، و از پی آن از نشر پارسی مثال آورده است. هر گاه در قرآن و حدیث و آثار خلفاء و صحابه، نمونه‌ای از آن صنعت نیافته بقسمت‌های بعد اکتفا کرده است.

پس از پایان مثالهای نظر، از تازی و پارسی، بذکر مثالهای نظم پرداخته؛ نخست از نظم تازی، سپس از نظم فارسی مثل آورده است. در تمام فنون صنعت که مشترک بین نظم و نشر بوده، هم از نظم و هم از نشر چه بتازی و چه به پارسی،<sup>(۲)</sup> مثل آورده است. (جز در قسم اول التفات، که به نشر پارسی آن بی التفاتی کرده و برای آن مثل نیاورده است). مثالهایی که از تازی آورده همه از آثار بر جسته‌زبان تازی است، واژ جمله آثار

(۱) حدائق السحر. ص ۱.

(۲) - صاحب ترجمان البلاғه فقط در ذیل صنعت مقاوب مستوی، برای بیان نادر بودن این صنعت گفته است: «من دیدم بیتی چند بتازی از این نوع...» سپس نمونه‌ای از تازی آورده است. اما شمس قیس، چون از خلط تواضع و امثال دوزبان در یک کتاب صرف نظر کرده، هیچ مثالی از تازی نیاورده است.

## وفور اطلاع و احاطه مؤلف بر آثار این زبان میباشد<sup>(۱)</sup>.

قسم اعظم مثلهای که برای نشر پارسی آورده است، از کسی نقل نشده و میتوان حدس زد که اکثر آنرا خود او پرداخته است، چه در مواردی که نشی را جز از خود آورده، منبع آن را یاد میکند؛ چنانکه در صنعت رقطاء گوید: «واز پارسی، در سخن عامه است: «فلان هیچکس است و چیزی کم.» دیگر: «ای سگ، و درین یعنی نام بر تو.»<sup>(۲)</sup> و نیز در تجاهل عارف گوید: «دیگر در پارسی؛ در تعارف مردمان است که گویند: «فلان آدمی است یا فرشته؟»<sup>(۳)</sup>

بسیار شگفت آور است که با آنکه تازمان تألیف، حدائق السحر، آثار برجسته شیوا در نشر فارسی فراوان بظهور آمده بود که در آن آثار بسیاری از صنایع بدیع را میتوانست یافت که بی تکلف و بانهاست لطف بکار رفته است، مانند مناجات‌های خواجه عبدالله انصاری، و کلیله و دمنه، و مقامات حمیدی،<sup>(۴)</sup> با اینحال، رشید در هیچ مورد، بخود ذحمت تبع آن آثار را برای نقل امثال نداده است، و این راجز به بی اعتمانی فضلاء و ادباء آن عهد با آثار نشر پارسی بچیزی دیگر نمیتوان حمل کرد.

اما در باره مثلهای منظوم پارسی حدائق، باید قبول کرد که چنانکه خود در آغاز کتاب اشاره کرده، نقص تمثیلات ترجمان را در این کتاب مرتفع ساخته؛ آنچه از مثلهای وی ناپسند بوده کنار گذاشته، مثلهای خوب اورا گزین کرده، با افزودن مثلهایی از آثار شعرای بزرگ فارسی و یا از آثار خویش مطلب را روشن ساخته است. در انتخاب

(۱) – درباره اینکه این مثلهارا خود او گزین کرده، یا عیناً از کتاب محسن‌الكلام گرفته است، در فصل مأخذ بحث شده است.

(۲) حدائق السحر. ص. ۷۳.

(۳) حدائق السحر. ص. ۵۸.

(۴) – اگرچه بیشتر آثار منتشر فارسی که در آنها صنعت بکار رفته، از قرن ششم بظهور آمده، و از این‌رو میتوان گفت بعض آنها؛ ما نند مقامات حمیدی که نویسنده اش معاصر وی بوده، هنوز بست وی نرسیده بوده است، با اینحال، از آنچه پیش از زمان رشید نوشته شده نیز مثلهای فراوان در ا نوع مختلف صنعت‌های بدیع میتوانسته است بیاورد.

اشعار، تا تو انته است شعرای بزرگ طراز اول پارسی، مانند عنصری ورود کی و مسعود سعد و امثال ایشان، دست زده و این خود در تربیت و تصحیح فریحه خواننده بسیار مؤثر است.

در مواردی که بحکم ضرورت برای یافتن مثالهایی از صنعت‌های تکلفی و تفتقی، از قبیل : متزلزل، مصحف . رقطاء. خیفاء و نظائر آنها، از آثار فصحاء نمونه‌ای نیافته بنای چار با شعار پست و سست تصنیعی که خود او، یادیگران ساخته‌اند، دست زده است.

## فصل هشتم

### اصطلاحات در حدائق

رشید، در باب اصطلاحات و اسامی صنایع نیز استقصاء کامل نموده و در این کتاب آنچه از اسامی مختلف و یا اختلاف اسامی، تا آن زمان در این فن پدید آمده، ذکر کرده است،<sup>(۱)</sup> و حتی اسامی فارسی که صاحب ترجمان برای بعض اصطلاحات بدیع آورده است، نیز در این کتاب ذکر شده، چنانکه از این جهت نیز، کتاب حدائق بر هر دو کتاب سلف و خلف خود، یعنی حتی بر کتاب المعجم که در حدود یک قرن بعد نوشته شده، برتری و فزونی دارد. (برای ملاحظه و مقایسه این مطلب رجوع شود به جدول مقایسه).

(۱) صاحب ترجمان نیز، با اصطلاحات مختلف، وهمچنین با اختلاف اصطلاحات اشاره کرده، و چنانکه از اشارات او بینگوئه اختلافات بر می‌آید، بسیاری از آن ناشی از این بوده است که صنعتی در میان شعرای پارسی زبان بنامی شناخته می‌شده جز آنچه در عربی متعارف بوده است (هر چند نام مصطلح پارسیان نیز بلطف تازی بوده است). و این اختلافات را بعنوان اختلاف میان پارسی‌گویان و دیگران ذکر کرده، مثلا؛ در باره مقتضب گوید: «... آن عمل را اقتضات گویند پارسی‌گویان، واما دیگران و عامه اهل فضل، این عمل را مجانس دارند». (ترجمان، ص ۲۰). در مطابق، گوید: «آنرا پارسی گویان مطابق خوانند. فاما دیگران آنرا ردالصدر علی الفخذ خوانند؛ و مطابق آنرا خوانند این گروه که پارسی‌گویان آنرا متضاد خوانند» (ترجمان، ص ۲۷). همچنین، در بسیاری از موارد دیگر، شمس قیس نیز، در مواردی اشاره بتعدد یا اختلاف در اصطلاح کرده، ولی بسیار نادر. اما حدائق، هم باقتضای وفور اطلاع مؤلف، وهم شاید باقتضای پیشرفت زمان و توارد اصطلاحات، در این باب بر کتاب اسرار ترجمان البلاғه، و حتی بر المعجم نیز فزونی دارد. اما جز در چند مورد، این اختلاف اصطلاح را بفارسی گویی دیگر نسبت نداده است که از آن جمله، در ردالعجز علی الصدر گوید: «واینرا شعرای پارسی مطابق خوانند و مصدر نیز خوانند».

نمونههای از اسمی متعدد و مختلف که برای یاک صنعت باد کرده است: مراعات النظیر – این صنعت رامتناسب نیز خوانند. المحتمل للضدین. واينرا ذوالوجهین نیز خوانند. اعتراض الکلام قبل تمام. این عمل را، ارباب صناعت حشو نیز خوانند. از نمونههای اختلاف در اصطلاح اینکه درباره مسمط گوید: «چنان بود که شاعر بیتی را بچهار قسم کند، و آخر سه قسم سجع نگاهدارد، و در قسم چهارم قافیت می آرد. واين را مسجع نیز خوانند ... وروا باشد که اقسام سجع از سه زیادت شود، اما سه معروف تر است. و پارسیان مسمط به نوعی دیگر نیز گویند؛ و چنانست که پنج مصراج بگویند بر یک قافیت، و در آخر مصراج ششم قافیت اصلی که بناء شعر بر آن باشد بیارند.».

این تعریفی که از مسجع و مسمط کرده است، و همچنین تمثیل آن، تقریباً مطابق است با تعریف و تمثیلی که صاحب ترجمان در این باب کرده است. هر چند تعریف ترجمان مغشوش بمنظور میرسد، اما صاحب المجمع بطور قطع نوع اول را مسجع دانسته و نام مسمط را تخصیص بنوع دوم داده است، و در این باره بلحنی اظهار عقیده کرده که میتوان دریافت که تلویحاً میخواهد عقیده صاحب حدائق رارد کند. ولی میتوان گفت اینگونه اختلافات ناشی از غلط و اشتباه هیچیک از مؤلفان، که خود اهل فن و آشنا با اصطلاحات بوده اند، نیست بلکه ناشی از عدم ثبات واستفسار از مطالب و اصطلاحات فن تآن زمان، و عدم توافق کامل بین اهل فن بوده است.

اما ترجمههایی که از اصطلاحات نموده چنانست که اگر ایرانیان اهل فن پس ازوى، اندک عنایتی بزبان پارسی میداشتند میتوانستند لااقل در پارسی همه آنها را بجای اصطلاحات تازی بکار ببرند؛ مانند: پاشگونه. بجای مقلوب. چهارسو. بجای مربع، و مانند آنها. (رجوع شود بجدول مقایسه). این ترجمهها یا اسمی پارسی را نخست صاحب ترجمان آورده، و صاحب حدائق، در تمام مواردی که او چنین اسمی ذکر کرده، عین آنرا آورده است و در مواردی چندهم، که صاحب ترجمان ترجمۀ اصطلاح تازی را نیاورده، صاحب حدائق خود نام فارسی آورده است (رجوع شود

بفصل آینده) (۱).

اما صاحب المعجم این اصطلاحات فارسی را در کتاب خود متربوک داشته، و فقط اعتراض الکلام فی الکلام را از خود به (انبارش بیت) ترجمه کرده است. نقل این ترجمه‌ها در حدائق، خود از دلائل حسن سلیقه و وسعت نظر علمی رشید است که باعلاقه و انس و افری که بادیبات تازی داشته، و با همه تصرفاتی که خود در طرح مطالب کتاب خویش و چگونگی نظم آن مطالب نموده است، از کسب این مزیت که در ترجمان آمده چشم پوشیده است.

(۱) - با اینحال، بطوری که در فهرست ملاحظه می‌شود، برای تمام صنایع نامهای فارسی آورده شده، و مخصوصاً بترجمه اصطلاحات من کب کمتر توجه شده است.

## فصل نهم

### سبک عبارتهای حدائقی

رشید، در کتاب حدائق السحر، همچنانکه در منشأت فارسی خود، و نیز، مانند آثار اکثر معاصرانش، هیچگونه تنافر یا بیگانگی در میان لغات فارسی و تازی نمی دیده، و در استعمال لغات تازی نیز، راه افراط پیش نگرفتمواز لغات پارسی اعراض نموده و بدان بی اعتمانی نشان نداده است؛ از اینرو، نه ما نسلخ خود مؤلف ترجمان، خود را بسره نویسی در پارسی، و امساك در بکار بردن لغات تازی مقید ساخته، و نه از نقل ترجمه‌های پارسی اصطلاحات که او نموده و بسیار دلپذیر آمده، خودداری کرده است.

لغات تازی که در کتاب حدائق بکار رفته، نسبت بآن عصر و تا عهدمانیز، همواره در فارسی مأنوس بوده و هست و غرابتی ندارد. در تمام کتاب، تنها در یک مورد دیده میشود که عبارتی با فراتر عربی، مانند این جمله آورده است.

«...ومتنبی رادر این باب، ید بیضا و طریقتی زهرابوده است.». بقیه عبارتهای او چنانست که مفردات عربی را در جمله‌های فارسی بوجهی مستهلك و نامحسوس استعمال میکند. و بکار بردن لغتهاي مانند (رعونت) که در فارسی درست مانوس و متداول نشده باشد، کم و بسیار نادر است.

با اینکه کتاب حدائق بسیاق علمی نوشته شده است، با اینحال، برخلاف متاخران که کتابهای ادبی را چندان صورت خشگ علمی داده اند که مطالعه آن طبع را میخشکند و ذوق را میکشد، بتکرار امثاله وايراد نواد رو طرائف، آنرا زينت داد، و گاه در ضمن مطالب، حکایت‌هایی آورده است که در عین حال که در تقریر مطلب مؤثر است، روحی تازه

بخواننده میدهد و طبع را طراوت می بخشد؛<sup>(۱)</sup> اما نند حکایت راجع به شبل الدوله و حسن مطلع قصيدة او در مدح مکرم ابن العلاء که در فن حسن مطلع آورده است<sup>(۲)</sup> و گاه در ضمن امثال، بذکر نکات دیگر، جز آنچه مورد مثل است، می پر زاد؛ چنانکه در تمثیل مراعات النظیر، پس از ایراد این دو بیت که از خود او است:

بَارِ غَمْ تُوْ چُوْ گُوْزْ پِشْتِمْ بِشْكَسْتْ  
هَرْتِيرْ كَهْ اَرْ چَشْمْ چَوْ بَادَامْ تِوجْسْتْ  
گُويْدْ: «... وَخَوْيِشْتْ رَاسْتُونْ هَمْ، نُوعِي اَزْرُونْتْ باشْدْ . وَدَرَاينْ دُوبِيتْيْ چَهَارْ-  
گُونْهَمِيوْهَمِتَنَاسِبَانَدْ، وَچَهَارَ عَضْوَهَمِچَنِينْ. وَكَمْ شَعْرَ بُودَ در عَرَبَ وَعَجمَ كَهْ اَزاينْ صَنَعَتْ  
خَالِيَ بُودْ. اَما درجات حسن متفاوت افتد.<sup>(۳)</sup>

چنانکه در مبحث تعریفات اشاره شد، عبارت‌های این کتاب بسیار فصیح و بلیغ است، و از جمله مزایای بلاغت بمزیت ایجاد ممتاز است. عبارتهای آن، چه در تعریفات که در غالب کتابهای علمی اسلامی چنین است، و چه در توضیحات و ذکر نکات و داستانها، چنان آمده که نهمیتوان بدون اخلال مطلب چیزی از آن کاست و نهمیتوان با افزودن عبارت بروضوح مطلب افزود.

از نمونه‌های بلاغت، و مخصوصاً ایجاد و سلاست گفتار، در این کتاب، توضیحی است که در ارجاع به مثالی از مושح آورده است: «... اگر از این قطعه، آن الفاظ که بسرخی نوشته آمده است بگیرند، بعضی بعینه و بعضی بتصحیف؛ و نخست از بالا بزیر آیند پس از زیر به بالا برسوند. این مصراع بیرون آید».

دیگر از نمونه‌های گفتار موجز و بلیغ او این عبارت است که در وصف مثل متنافرو تعریف متألم گوید: «... چنانکه این الفاظ است: خواجه توچه تجارت می‌کنی؟

- 
- (۱) - المعجم نیز چنین حکایت‌هادارد؛ از جمله در ذیل صنعت (ایهام) دو حکایت آورده است، و همچنین در موارد دیگر.  
 (۲) حدائق السحر. ص ۳۶.  
 (۳) حدائق السحر. ص ۳۵.

کم کس این را سه بار بیکدم تواند گفت که زبانش در نیاویزد. وضداین را، که آسان بود بلغفتن و خوش وروان بود، متلائم خوانند».

برای نمونه نثر غیرعلمی او در این کتاب، اینداستان که در ضمن بیان صنعت (حذف) آورده است نقل می‌شود:

«در کتب ادب آورده‌اند که واصل ابن عطاء از جمله روسای عدل و توحید بوده است، و فصاحتی عظیم داشته. اما الشغ بوده است، و تکلف کردی تاحرف(را) نباید گفت. روزی اورا پرسیدند که در عربیت چگونه گویند: نیزه بیفکن و براسب‌نشین. و غرض آنکه تا او بگفتن(را) مضطرب شود بگویید: اطرح رمحک و ارکب فرسک. و در این کلمات(را) است. واصل بن عطاء گفت: الق قناتک. واعل جوادک. همگنان تعجب نمودند از آن قدرت بر حذف حرف(را) و ملکه کردن اینحال خویشتن را».

در باره استعمال لغات پارسی، چنانکه پیشتر اشاره شد؛ چندان اصرار نداشته است که با اوردن لغت‌های متروک و نامآنس بپردازو کلماتی مانند شمیدن بباورد<sup>(۱)</sup>. ولی با اینحال، و با اینکه کتاب در موضوعی علمی نوشته شده و میدان سخن در آن فراخ نیست، باز لغات و ترکیباتی چند میتوان در آن یافت که در توسعه زبان فارسی سودمند افند. هر چند شماره آن بسیار کم است؛ مانند:

پس اندر پس: پیاپی . . و بود که اندر بیتی پس اندر پس<sup>(۲)</sup> جای سؤوال و جواب بود .

در آویختن: گیر کردن . . کم کس این تواند گفت که زبانش در نیاویزد بهائی: فروشی

بر بند: گردن بند . ترجمه و شاخ

افتدن: زائل شدن. چنانکه شنونده را تهمت و شبہت سرقت بیفت.

(۱) - در ترجمان (ص ۶۲) آمده است: «چنانکه خود ندر پذیری فتن وی بشمد.» شمیدن بمعنای رمیدن و نفرت و هراس ضبط شده است.

(۲) - مؤلف ترجمان لغت (دمادم) را در این معنا بکار بربده است.

افتدن : در محلی قرار گرفتن. که مزدوج اندر اثناء ابیات افتاده.  
در زبان افتادن : متداول و مشهور شدن. الفاظی که در زبان اهل صناعت  
افتاده است. (۱)

ونیز، در ترجمۀ اصطلاحات تازی صنایع بدیع، علاوه بر آنچه از این صنایع  
مؤلف ترجمان البلاعۀ قبلاً آورده و رشید نیز آنرا ازوی اقتباس کرده، عده‌ای دیگر از  
اصطلاحات را که مؤلف ترجمان یا الصلانام آن را اورده و یا ترجمۀ های پارسی را ذکر نکرده  
است، مؤلف حدائق ترجمۀ کرده است. چون همه ترجمۀ های پارسی اصطلاحات در  
فهرست ضمیمه ضبط شده، نیازی بذکر آنها در اینجا نیست. فقط آنچه را مخصوص  
حدائق است یاد می‌کنیم:

اصطلاح فارسی	اصطلاح تازی
بگمان افکنند :	ابهام
چهارسو :	مربع
پاره‌پاره :	قطع
پیوسته :	موصل
چیستان :	لغز

دو صنعت رقطائۀ و خیفاره را نیز ترجمۀ کرده است که چون بعبارت ترکیبی در از  
ترجمۀ شده قابل علم شدن نیست؛ از این و آنرا در عدد این ترجمۀ ها، که میتوانسته  
است در صورت اعتناء متأخران بزبان پارسی بصورت اصطلاحات فن در آید، ذکر  
نکردیم (رجوع شود به فهرست مقاله).

اما صاحب‌المعجم توجیهی با استعمال لغات فارسی نداشته و اصطلاحات فارسی را،  
که مؤلف ترجمان آغاز و صاحب حدائق اند کی تکمیل کرده؛ او یکسره کنار گذاشته،  
و تنها ترجمۀ ابهام و تشییه را مانند مؤلف حدائق آورد؛ ولغت چیستان را که در حدائق نیز

(۱) - اقبال در عدد این گونه لغات (چه) بمعنای بلکه ثبت کرده و شماره صفحه ۷۷ را گذاشته است

(مقدمۀ حدائق. ص عب) - نویسنده، نه در آن صفحه، و نه در صفحه‌های دیگر، بچنین لغتی بر نخوردم.

آمده است، بوجهی بیان میکند که مأخذ آن معلوم میشود<sup>(۱)</sup>.

هر چند گفته شد که صاحب حدائق از استعمال لغتها و اصطلاحات تازی که در فارسی شهرت نیافته و متداول نگشته اجتناب کرده است، اما از استعمال لغتها و اصطلاحات تازی که فارسی مفرد آنرا نیافته، ناگزیر بوده و کلماتی چند از این قبیل آورده است که اهل ادب را بکار آید؛ از قبیل (عطل) (ضد) (متقطع) که در صفحه ۷۴ در صنعت (موصل) آورده، و (اللغ) بمعنای کسی که حرف (را) را تلفظ نتواند کرد.

از کلمات تازی که در آن زمان بمعنای متعارف بوده و اکنون بصورت دیگر معمول شده است، کلمه (حالی) را میتوان در این کتاب یافت که بمعنای (در زمان) یا (فورا) یا (فی الحال) آمده است.

از چیزهایی که باید آنرا از معایب عبارت کتاب شمرد اینست که اداة عربی را در خلال جمله‌های فارسی آورده است؛ مانند: «...، اما بصریح لفظ و اما بکنایت.»<sup>(۲)</sup> اما از این قبیل زیاد بکار نبرده است.

### خصائص دستوری

پاره‌ای مختصات دستوری نیز در کتاب حدائق السحر یافت میشود که در نامه‌های فارسی‌وی فراوان تراست. و چون در این باره در کتاب نامه‌های فارسی رشید بسط مقال داده شده در اینجا ذکر آن را لازم ندانست. تنها چند نکته است که چون در آن کتاب نیامده، در اینجا ذکر میکنیم:

- ۱- (با) بجای (ب) مانند: «وبعضی با امیر المؤمنین نسبت میکنند.»<sup>(۳)</sup>
- ۲- فعل رابط (هست) بحای (است مانند): «...بغایت خوب و فصیح هست»<sup>(۴)</sup>.
- ۳- فعل بی فاعل مفرد مانند: «در کتاب ادب آورده است»<sup>(۵)</sup>

(۱) - شمس قیس، پس از تعریف لغزوذ کر اینکه بطريق سؤوال می‌آید، گوید: «وازاينجهت در خراسان آنرا (چيست آن) خوانند.» المعجم ص ۳۱۳

(۲) حدائق. ص ۳۸. (۳) حدائق. ص ۱۱. (۴) حدائق. ص ۲۹.

(۵) اگر عبارت نسخه چاپی غلط نباشد محتمل است که این از قبیل (در کتب ادب آورده‌اند) نباشد؛ بلکه فعل آورده است مجھول باشد بمعنای آورده شده است.

## فصل دهم

### تعریف شعراء و گویندگان و ذکر منابع صنایع در حدائق

از جمله مزایای حدائق اینست که درذیل بعض صنعتها، شاعری یا گوینده‌ای را که در تازی یا پارسی در آن صنعت مهارتی واستادی داشته، یادمیکند و او را به هارت در آن صنعت میشناساند. این خود برای تحقیق مقایسه در آثار شاعران، بسیار سودمند است؛ چنان‌که مثلاً در صنعت (الکلام‌الجامع) گوید: «ومتنبی را در این باب یدی بیضا و طریقتی زهرا بوده است.» و نیز در همین مبحث گوید: «وبیشتر اشعار مسعود سعد سلمان کلام‌جامع است، خاصه آنچه در حبس گفته است. وهیچیک از شعراء عجم، در این شیوه، بگرد او نرسند؛ ندر حسن معانی و ندر لطف الفاظ.»<sup>(۱)</sup>

و نیز، در باب حسن تخلص گوید: «وبیشتر تخلصات عنصری نیکو است، واور در این معنا پارسیان را چون متنبی است تازیانرا.»<sup>(۲)</sup>

و نیز، در صنعت تقسیم، پس از ذکر مثلی از عنصری، در باره‌وی گوید: «واستادی وی بچنین صنعت‌های بدیع پدید آمد. و عجب آنست که قصیده‌های بدین نهاد و بدیع نظم کرده است و از راه طبع خویش نگشته است.»<sup>(۳)</sup> و نیز در ذیل صنعت اسجاع گوید: «وازاین معنادر شعر خواجه مسعود سعد و شعرمن بسیار بسیار یافته شود.»<sup>(۴)</sup>

و همچنین، علاوه بر ذکر امثال بسیار از خود، گاهی خویشن را بوفور استعمال صنعتی، می‌ستاید و یا اثری از آن خویش را بکمال صنعتی تعریف می‌کند، چنان‌که نمونه آن در مثال بالا ملاحظه شد.

(۱) حدائق السحر. ص ۸۲. (۲) حدائق السحر. ص ۳۲.

(۳) حدائق السحر. ص ۶۸. (۴) حدائق السحر. ص ۱۵.

ونیز از آن جمله، در نوع اول از صنعت (ردى العجز إلى الصدر) گوید: « ومرة  
قصيدة اى است ازا اول تا آخر اين صنعت را نگاهداشتہام واینجا بیتی چند آورم.  
قرار ازدل من ربود آن نگار بدان عنبرین طرہ بی قرار  
گاهی یکجا منابعی برای بعض صنایع یاد میکند که در آن میان، بعض آثار ادبی  
رامیشناساند، چنانکه در ذیل صنعت (تلون) گوید: «واحمد منشوری مختصری ساخته  
است و آن را خورشیدی شرح کرده، نامش کنز الغرائب؛ جمله آن از این ابیات متلوں  
است. در آنجا بیتی آورده است که بهسی و اندوzen بتوانند خواند. »(۱)  
نیز، در صنعت مصحف گوید: «ومن در تصحیفات مختصری ساخته ام در آن جا همه  
نظم و نشر خویش آورده. (گویا مقصودش نظم و نشر مصحف است) هر که بدست آرد بیشتر  
تصحیفات اور اعلوم گردد. »(۲)

نیز، در سهل و ممتنع گوید: «در تازی، ابو فراس وبختی را این جنس بسیار است،  
و در پارسی امیر فرخی را. »(۳) همچنین، در صنعت ترصیع، رسائل ابوالحسن الطرزی را  
نشان میدهد. (۴)

باید متذکر شد که این فایده در دوازه سلف و خلف او نیز دیده میشود، مثلاً،  
صاحب ترجمان البلاعه در ذیل صنعت تجاهل العارف گوید: «عنصری را اندرين معنا  
طريقی روشن است، و اندر قصیده های خویش از این نوع بسیار بیارد. »(۵)  
شمس قیس در استعارت گوید: «و کمال الدین اسماعیل را، در سو گندنامه وغیر  
آن، استعارات لطیف و ایهامات خوش است. »(۶)

اما این مزیت در المعجم، کمتر از حدائق است و در ترجمان بسیار کمتر.  
علاوه بر اینها، مؤلف حدائق، در ضمن امثال، نام بسیاری از شعر او گویند گان  
فارسی و تازی را ذکر کرده و از آثار ایشان نقل نموده است که بعضی از آن شعر اگمنامند

(۱) حدائق السحر. ص ۵۵. (۲) حدائق. ص ۶۹. (۳) حدائق. ص ۸۷.

(۴) حدائق. ص ۳. (۵) ترجمان البلاعه. ص ۷۹. (۶) المعجم. ص ۷۳.

وازبرخی از آن آثار جز در این کتاب اثری نیست. از این‌رو، در تحقیق تاریخ ادبیات میتوان از کتاب حدائق استفاده نمود. چون این قسمت را استاد معاصر، عباس اقبال استقصاء کامل کرده کلیاتی درباره آن، در مقدمهٔ خود بر حدائق متذکر شده، و همچنین توضیحات و ملاحظاتی سودمند را این باره در حاشیه کتاب آورده‌اند، و نیز در پایان کتاب، مجموع آن نامها را در ضمن فهرست اعلام ذکر کرده‌اند، در اینجا بهمین تذکر اکتفا شد.



# فصل یازدهم

## نکته‌ای چند در مقایسه حدائق

چون از میان همه کتابهایی که از پس از تجدید حیات زبان فارسی بعد از اسلام تا کنون، در فن صنایع بدیع بفارسی نوشته شده است، جزو کتاب ترجمان البلاعه و المعجم کتاب دیگر نمیتوان یافت که قابل مقایسه با حدائق باشند، از اینرو مقیاس فضیلت این کتاب را، علاوه بر ارزش ذاتی آن، این دو کتاب قرارداده، در هر باب در ضمن بیان خصائص، آنرا با سلف و خلف خود سنجیده ایم. قسمتی از مزایا و نقصان حدائق را نسبت بدو کتاب ترجمان البلاعه و المعجم و کتابهای دیگر علوم بلاغت، در ضمن فصول مختلف، بوجه کلی بیان کرده ایم. اکنون قسمتی دیگر از این مزایا و نقصان را که در آن فصول ذکر نشده است. با مقایسه بدو کتاب مذکور، بصورت مطالبی متفرق ذکرمیکنیم:

۱- صاحب ترجمان البلاعه، پس از تعریف (اعتراض الكلام في الكلام قبل التمام) بی آنکه متذکر اقسام آن شود، گوید: «اَهْلُ فَضْلٍ وَاصْحَابُ آدَابٍ اِنْ عَمِلُوا بِغَايَتِ  
سَتُوْدَهَا نَدَهُ». اما صاحب حدائق اقسام سه گانه حشورا که از آن متقسم میشوند، یک ییک تعریف و تمثیل نموده و حشو ملیح را ستوده، حشو قبیح را تقبیح نموده، متوضه را بی اثر شمرده است. خلف وی. شمس قیس نیز چنین نموده است.

۲- در باره صنعت جمع باتفاق و تقسیم، صاحب ترجمان از آوردن مثل آن اظهار عجز و بی اطلاعی کرده است. صاحب حدائق نیز اشکال آنرا متذکر شده، اما تو انسه است مثلی از یکی از شعراء بیاورد، و این خود از احاطه و کثرت اطلاع او است بر آثار شاعران.

در همین مورد، ملاحظه میشود که صاحب ترجمان تمام شقوق محتمله و منطقی را در باب جمع و تفرقی و تقسیم آورده و آنرا به هفت قسم تقسیم کرده است. اما صاحب حدائق شق تفرقی با تقسیم را ذکر نکرده، در صورتیکه صاحب ترجمان آنرا ذکر کرده و مثل هم برایش آورده است.

مؤلف المعجم، بجای جمع و تفرقی و تقسیم، صنعتی بنام تقسیم بیان کرده است که نه تعریف آن با تعریف تقسیم باصطلاح حدائق و ترجمان مطابقت دارد، و نه امثال آن با مثلاهای ایشان<sup>(۱)</sup>.

۳- صاحب حدائق صنعت (تفسیر الجلی والخفی) رایکجا، با کمال ایجاز ووضوح تعریف و تفکیک و تمثیل کرده است، برخلاف صاحب ترجمان که آن دورا بیهوده، دو صنعت بشمار آورده و برخلاف ترتیب طبیعی، تفسیر خفی را بر تفسیر جلی مقدم داشته است. اما المعجم تفسیر الجلی والخفی را تحت عنوان (تبیین و تفسیر) بیان کرده است بدون اشاره بدون نوع آن.

۴- صنعت مردفرآ که ترجمان ذکر نکرده، رشید بتفصیل و توضیح و تحقیق تمام، بیان کرده است. اما عجب اینست که خلف او، شمس قیس نیز این صنعت را بدان نکرده و عجبتر آنکه صنعتی بنام اراداف ذکر کرده و آنرا از اقسام کنایت شمرده و باین مناسبت درباره کنایت بسط کلام داده، بی آنکه باز اشارتی بارداد نموده باشد که در آن چند نوع کنایت است.

(۱)- از این دو مورد و مواردی نظیر آن برعی آید که شمس قیس متن حدائق و ترجمان را هنگام تالیف مجدد کتاب خویش، که در فارسی بدان اقدام کرده، در دست نداشته؛ چهاگر متن یکی از این دو کتاب مورد مطالعه اومی بود لااقل چنین نقص را در تالیف خود وارد نمی ساخت. از طرفی، موارد دیگر که سا بقا گفته شده نشان میدهد که کتاب حدائق مورد مطالعه اومی بوده است. وجه جمع بین این دو دسته قرائئن متضاد اینست که مؤلف المعجم، چنانکه از مقدمه خود او برعی آید، نخست کتاب را از روی منابع و مأخذ جمع آوری کرده و پس از ناساما نیها و آوارگیها که کشیده، هنگامی که سامان یافته و به تصحیح پرداخته، جز همان باقیما نده یادداشت های پراکنده و ورقه ای آشفته چیزی در دست نداشته و جزا نیش میسر نبوده است.

۵— در تعریف مصحف، علاوه بر اینکه تعریف ترجمان نارسا است و تعریف حدائق کامل ورسا، حدائق آنرا بدو قسم (مضطرب و منتظم) تقسیم نموده، هریک را شرح میدهد. اما ترجمان این تقسیم و تفصیل را ندارد.

۶— صاحب ترجمان صنعت لغز را ذکر کرده، بدون تعریف، به تمثیل پرداخته است، و در ضمن امثال بین بین لغزو معما خلط کرده، و پارسی آنرا نیز یاد نکرده است، و اقسام آنرا نیز بیان ننموده. صاحب المعجم نیز لغزو معما، و تفاوت آندورا، مانند حدائق روشن و متحق ننموده، و چنانکه از ظاهر بیان و مثلهای که یاد کرده، بر می‌آید، تفاوت آندورا مشکل بودن معما و واضح بودن لغز دانسته است، و آندورا بعنوان اجناس شعر آورده، نه بعنوان صنایع بدیع.

اما صاحب حدائق این دو صنعت را از یکدیگر تفکیک می‌کند، و تعریفی در نهایت ایجاز، و بسیار جامع، و شامل اقسام گوناگون آنها ننموده، فائدہ آنها را بیان کرده است، و شرط کمال آنرا متذکر شده. اینهمه مزایا را با ایجاز و ایضاح جمع کرده است، و اصطلاح پارسی آنرا نیز آورده.

۷— درباره صنعت سؤال و جواب، صاحب ترجمان البلاعه گوید: «... آنست که بهربیتی سوالی و جوابی بگوید، یا بهر مصراجی...». اما حدائق آنرا تکمیل کرده، گوید: «چنان بود که در یک بیت یادویت سؤال و جواب آورده شود...».

چنانکه ملاحظه می‌شود جمله (در یک بیت) شامل سؤال و جواب در یک مصروع هم می‌شود، ولی تعریف ترجمان شامل سؤال و جواب در دو بیت نمی‌گردد، با آنکه بسیاری از لطائف و بدایع این صنعت، در گفتار شعراء بدینگونه آمده است، و نمونه آنرا حدائق آورده.

۸— مؤلف ترجمان، در میان دو صنعت (سیاقه الاعداد) و (تنسيق الصفات) هشت صنعت فاصله انداخته است، در صورتیکه شایسته بود این دو صنعت را پیاپی می‌اورد، چه در حقیقت ایندوایزیک مقوله هستند، جز آنکه یکی مربوط بصفات است و دیگری مربوط بذوات و مصادر. صاحب حدائق و المعجم این امر را رعایت کرده اند، چنانکه در

فهرست ملاحظه میشود .

۹- مؤلف ترجمان، در تعریف مدح موجه گوید: «چون شاعر صفتی از صفات‌های ممدوح‌مانند کند بچیزی که آن نیز از خصال‌ستوده‌وی باشد، آن عمل را توجیه‌خوانند». این تعریف جامع نیست، و تنها شامل نوعی از موجه است و آن توجیه بتشیه میباشد، مانند:

کفت نشار کند ز بر حکیم چنانک هنرت بر تو کند آفرین ز مدح نشار

اما آنجا که توجیه از قبیل این بیت متنبی باشد که در حدائق شاهد آورده است:

نهیت من الاعمار مالو حويته لبنت الدنیا بانک خالد

دیگر این تعریف شامل نیست. اما تعریف حدائق که گوید: «و این صنعت چنان بود که شاعر ممدوح را بصفتی از صفات حمیده بستاید، چنانکه صفتی دیگر از صفات حمیده اور ادر آن سیاست یاد کرده شود؛ و اورا بدو وجه مدح حاصل آید.» جامعتر است، زیرا توجیه کاه بر سبیل مقایسه، و کاه بر سبیل تشیه، و گاه بوجوده دیگر حاصل آید. اما در المعجم این صنعت اصلاً نیامده است.

۱۰- صاحب ترجمان، در تعریف مراعات النظیر گوید: «چون گوینده جمع کند اندر میان سخن، چیزهایی که نظائر یکدیگر باشند بمعنى، چون ما و آفتاب و دریا و کشتی و آنچه بدین ماند، آن سخن را مراعات النظیر خوانند».

نویسنده هنگامیکه این صنعت را فقط در ترجمان مطالعه کرد ه بودم. در حاشیه کتاب یادداشت نمودم که این تعریف و تسمیه بالمثال مطابقت ندارد، و بهتر بود این صنعت را مراعات تناسب مینامیدند نه مراعات النظیر، تا با مثلها مطابقاً بقت داشته باشد. ولی در حدائق ملاحظه شد که نام (تناسب) نیز بر آن اطلاق کرده‌اند. اما تعریف حدائق نیز مانند ترجمان البلاعه غلط است و جامع نیست. زیرا گوید: «و این چنین بود که شاعر در بیت چیزهایی جمع کند که از جنس یکدیگر باشند.» مگر اینکه بخواهیم مطابق این تعریف امثال کشتی و دریا را مراعات النظیر ندانیم. به حال تعریف حدائق باتمثیلات آن مطابقت دارد. زیرا امثال‌هایی از قبیل دریا و کشتی که بایکدیگر تناسبی داشته باشند امام‌تجانس نباشند کرنکرده. اما در ترجمان البلاعه چنین نیست و غلط آن مسلم است.

۱۱- صاحب ترجمان البلاعه در ترصیع گوید: «پارسی ترصیع گوهر رشته کردن بود.» مؤلف حدائق گوید: «الترصیع - پارسی در زرنشاندن جواهر و جز جواهر باشد.» این هردو معنا برای ترصیع درست است؛ چهاین لغت در میان هر دو معنامشتر کاست. اما بذوق و دقیقت میتوان در یافت که معنای ترجمان با مقام متناسبتر است. یعنی بنظر میرسد که این کلمه باعتبار معنای اول در این صنعت اصطلاح شده باشد. صاحب المعجم، مانند موارد دیگر ترجمه اصطلاح را نیاوره است.

۱۲- ترجمان البلاعه، در تعریف قسم سوم از (رداعجر غلی الصدر) گوید: آنست که لفظ اول بصدر بیت مذکور بود.» مقصودش آنست که در این نوع بایداز کلمه مکرر بین المصنوعین، آنچه در مصراع اول قرار میگیرد در آغاز مصروف نباشد، بلکه در میان مصروف و این معنی را بفتحی بایداز آن فهمید. اما شید، تعریف آنرا باوضوح کامل آورده است: «این صنعت چنان بود که همان لفظ، بعینه، صور تاو معنا که در عجز بیت خواهد آمد در حشو مصراع اول بیاورد نه در صدر.» اما شمس قیس این صنعت را مانند بسیاری از صنایع دیگر در ضمن مثیه ای که برای تجنبیس تام آورده با جمال، و بصورت استطرادی بیان میکند.

۱۳- مقلوب را، صاحب ترجمان نخست بعنوان صنعتی مستقل ذکر کرده، سپس مقلوب مجروح و مقلوب المستوی را، هر یک جدا گانه یاد کرده است؛ بطوریکه خواننده را بتو همی اندازد که در این مورد سه صنعت ذکر شده، در صورتیکه در قسم اول، در حقیقت مقسم ذکر شده دو قسم دیگر اقسام همان مقلوب عام استند، و نیز نام دوم مقلوب کل و مقلوب بعض را نیاورده، فقط بتقسیم مقلوب با آن دو اکتفا کرده است. اما تعریف و تقسیم حدائق از این عیوب مبرراست.

شمس قیس اقسام مقلوب را بتفصیلی که حدائق بیان کرده، نیاورده است، امام مقلوب کل را مثال آورده است که در حدائق در فصل آخر، از آن بنام عکس یاد شده است.

۱۴- حدائق از جمله صنایع ترجمه را بشمار آورده است. و تعریف آنرا چنین نموده: «معنای شعر تازی بپارسی نظم کند و شعر پارسی بتازی» شاید اگر نخست تعریف ضنعت شده بود و حد آن در این کتاب معلوم میبود مؤلف مامتنو جمهی گشت که ترجمه، باین معنی که

او گفته، صنعت نیست؛ چه خواه صنعت را بداعیع کلام بدانیم، و خواه آنچه مایه بلاعث است، در هر حال، چگونه میتواند شامل ترجمه باشد؟ مگر بلحاظ اینکه تقدیم شاعر باینکه شعری تازی را پارسی، یا بالعكس، مصرع بمصرع ترجمه و منظوم سازد، چنانکه هیچ قسمت از معنای مصروعی بمصرع دیگر نیفتد، اند کی مشکل است، و یکی از مشخصات صنعت مشکل گوئی است.

اما صاحب ترجمان، ترجمه را یکی از اقسام بلاعث شمرده، سپس علاوه بر ترجمه، سه صنعت دیگر نظری آن ذکر میکند:

یکی (ترجمة الأخبار والآمثال والحكمة). این امیتوان شبیه به صنعت ترجمه دانست، با این تفاوت که در آنجاچون شاعر مقید بود معنای مصروعی را در مصروعی، بی کم وزیاد بیاورد (اگر چنین قیدی را لازم دانسته باشند) غرایتی داشت. اما این دومی امریست بسیار عادی و آسان، و مایه‌ای جز قدرت نظم نمیخواهد. حتی طبع شعر بمعنای خاص، وقدرت تشخیص نیاز لازم ندارد؛ زیرا معنای آماده رادر قالبی منظم ریختن است و بس، و هیچگونه صنعتی جز خود نظم نمیتوان در آن یافت.

دیگری - تقریب الامثال بالایات است که در تعریف آن گوید: (و یکی از جمله بلاعث مردم آنست که تقریبهای افسانه‌های عجم و آیات قران بشناسد بوقت خویش؛ چنانکه گویند: هر چه کنی بخود کنی. این افسانه نزدیک است بقول خدای عزوجل، «فمن يعمل مثقال ذرة خير ايره»).

سه دیگر - فی معنی الایات بالایات.

صاحب حدائق این سه صنعت اخیر را ذکر نکرده، یا باین سبب که همه را از انواع صنعت ترجمه میدانسته، و یا بسبب اینکه وقوف بامثال فارسی و تازی، و اطلاع از آیات و اخبار و حکم خود از فضائل هر ادیب و دیبر و شاعر است. واستفاده از آن امریست جدا. یعنی این فضائل میتواند بلیغ را بکار آید، چنانکه ایراده ر کلام بموضع بلیغ را بکار آید. اما شمس قیس هیچیک از این امور چهار گانه را جزء محاسن شعر، در باب ششم نیاورده است. ۱۵ - در بیان صنعت مقطع، رجحانی برای ترجمان بر حدائق دیده میشود. و آن

اینست که صاحب ترجمان متذکر قسمتی از مقطع میشود که در آن کلمات بترتیب در بیت اول یکان، و در دوم دو گان گان باشد، و همچنین، «صاحب حدائق این قسم را ذکر نکرده است».

۱۶ - از آنچه صاحب ترجمان در پایان تشیهات گوید میتوان فهمید که هنوز فکر وی در تفکیک و تعریف این صنایع بوجه علمی پخته نشده و نسبت بدانچه از این معانی درک میکرده، ابهامی در خاطروی بوده است که با آنکه خواسته است بمزید بیان تفاوت تشییه واستعاره را روشن سازد، با همه اطاله کلام، و با همه تلاشی که نموده، از ابهام بیرون نیامده است<sup>(۱)</sup>.

امام‌لطف، حدائق، هر چند چنین ابهامی در این باب نداورد، اما تعریف استعاره را چنان نموده است که شامل کلیه مجازات میشود در صورتی که استعاره نوعی خاص از مجاز است که علاوه‌میان معنای مجازی و حقیقی در آن، شباخت بین آن دو باشد، چنانکه در مثال‌ها رعایت این امر را کرده است.

همچنین، صاحب حدائق تشییه کنایت را که قسمتی از تشییه شمرده است، طوری تعریف میکند که کاملاً منطبق با استعاره است؛ چنانکه گوید: «این صنعت چنان باشد که از مشبه کنایت کنند بلطف مشبه، به بی‌اداء تشییه». چنانکه میدانیم، این تعریف نه با تشییه مطابقت دارد، و نه با استعاره بالکنایه، واگر مقصود وی مطلق کنایت بود میبایستی در آن قیدی بکند که ما به الامتیاز استعارت از کنایت است، و آن اینست که معنای مشبه به نیز در مقام تکلم صادق باشد.

صاحب المعجم ذخت مجاز را تعریف کرده، سپس استعاره را از میان آن مشخص میسازد.

۱۷ - مؤلف حدائق، صنعت تعجب را چنین تعریف میکند: «چنان باشد که شاعر در بیت، از چیزی تعجب و شگفتی نماید.<sup>(۲)</sup>» این تعریف، برای تعجب در اصطلاح نحوی، نیکو است. اما تعجبی را که از صنایع بدیع، و از لطائف سخن میتوان شمرد، چنین خشگ

(۱) - رجوع شود بصفحه ۵۴ ترجمان البلاغه. (۲) حدائق السحر. ص. ۸۴.

نشاید تعریف کرد.

در این باره، صاحب ترجمان، تعریفی جاندار تر و مسروح تر نموده است (۱) که بر تعریف حدائق رجحان بسیار دارد (هر چند عبارت بسیار مغلوط چاپ شده، و فهم آن موقوف با استخراج مطلب بحث میباشد). اما صاحب المعجم این صنعت را اصلاح کر نکرده است.

۱۸ - مؤلف حدائق برای التفات، بنابردو قول، دو تعریف آورده است. و صاحب ترجمان البلاعه نیز چنین کرده است؛ اما مشمس، قیس برای التفات، تعریف دوم حدائق، یعنی معنای غیر مشهور بین متاخر ان را پذیر فته است. (۲)

در باره مقایسه حدائق بالمعجم، علاوه بر آنچه در خلال این فصل و فصول گذشته ذکر شد باید یاد آور شویم:

۱ - قسم دوم از باب ششم المعجم که بعنوان محسنات شعر، در صنایع کلام بحث میکند، در عین حال که نمونه های از تحقیق و نکته سنجی در آن ملاحظه میشود، از لحاظ تعریفات، بسیار ناقص و از حیث ترتیب فصول و مطالب، نامنظم است؛ بطوریکه در بسیاری از موارد، از برای صنعتی که قبل از کرده میباشد و چون آن مثل صنعت دیگر نیز در بردارد متند کر آن صنعت میشود؛ بی آنکه آنرا تعریف کند، و چه بسا این امر سبب گسیختگی اقسام و شعب یک صنعت از یکدیگر میگردد و ذکر صنعت اخیر همچون ورود بیگانه ای در میان دو آشنا قرار میگیرد، مانند ر العجز الی الصدر که آنرا در بیان تجنبیس تمام و تجنبیس ناقص فاصله اند اخته است، و نظائر این نمونه در آن کتاب بسیار است.

۲ - چون بنای کتاب را بر ذکر محسن شعر گذاشته (نه مطلق صنایع کلام) از ذکر صنایعی که جز بتكلف در سخن نیاید، و جز دشواری و ناهمواری در کلام نیارد، خودداری کرده، و در این باره انتقاد نیز نموده است؛ چنانکه در ذیل فصلی که در اوآخر باب ششم، در باره معنای (متکلف و مطبوع) آورده، گوید:

(۱) - رجوع شود به ترجمان البلاعه ص ۹۱.

(۲) - التفات بمعنای دوم، هر چند در میان متاخر ان غیر مشهور است، ولی مقدمان، ما نند ابوهلال عسکری، واين رشيق، بهمان معنای دوم آورده و از قسم اول ياد نکرده اند. رجوع شود بصفحة ۴۵ جلد دوم کتاب عمده، وصفحه ۳۸۱ کتاب الصناعتين.

«اما گر شاعری التزام کند که چند معنای مختلف در شعری اندک بیارد ، یا چند اسام متفاوت در نظمی بر شمارد»<sup>(۱)</sup> یا خواهد شعری غریب و نظمی مشکل امتحان طبع خویش را ، یا افهام یکی از اهل دعوی را؛ بگویند و در ضمن آن چیزی از قلب و تصحیف و استعمال حرف عطل یامنقوط لازم دارد هر آینه ، از نوع تعسفی خالی نباشد.»<sup>(۲)</sup>

پس ، علت ذکر نکردن بسیاری از صنایع تکلف آمیز را در این کتاب ، از این فصل میتوان دریافت .

۳- مؤلف المعجم ، گاه در ضمن آوردن امثال ، از محسن و معايب آن مثلها ، جز آنچه مورد تمثیل است نیز ، نکاتی باد آور میشود و نیک و بد آنرا می نمایاند. و این نکته گیریها ، در تشخیذ هن و بیدار ساختن قریحه سخن سنجی ، بسیار مفید است ؛ از آن جمله انتقاد دقیقی است که پس از ایجاد این بیترشید بر سبیل تمثیل

خیالات تیغت ، که بر نده باد

نموده و گوید: «واگر توانستی که گفتی: منازل در دماغ اعدا گرفته ، بهتر بودی ؛ که جای خیال دماغ است .

همچنین ، در ذیل صنعت حسن مطلع و مقطع ، و حسن طلب ، همچنانکه مثلهای این این صنایع را آورده . بیان اضداد این صنایع ، ذکر امثله آن نیز پرداخته ، و داستان نامستحسن خویش را در حضور اتابک نقل میکند.<sup>(۳)</sup> چنانکه از آغاز فضل اخیر کتاب المعجم بر میآید شمس قیس ، در این قسمت از کتاب ، نظر بمحسن تنها نداشته است ؛ چنانکه گوید: «وچون از ذکر بیشتر معايب و محسن شعر فارغ شدیم ، و اغلب اوصاف نیک و بد آن بر شمردیم...»<sup>(۴)</sup> در موادر دیگر ، واژ آن جمله ، در ذیل استعاره ، از این گونه نقادیها ازوی توان یافت .

(۱) - گویا اولی اشاره است بصنعت تضاد و دومی بمراءات النظیر .

(۲) المعجم . ص ۳۱۷ .

(۳) المعجم . ص ۲۸ .

(۴) المعجم . ص ۳۰۴ .

صاحب ترجمان نیز، چنانکه دریا یان کتاب اشاره میکند، در نظرداشته است که مباحثی درباره معاویب سخن طرح کند. اما چون این امر مستلزم آوردن مثالهایی از آثار گویند گان متقدم بوده و اینرا خلاف ادب میدانسته است، از آن خودداری کرده. اما صاحب حدائق: جز آنجا که بطور کلی تشبیهات تخیلی از رقی را انتقاد کرده، و بر دوستدار آن سبک طعن زده است، دیگر در هیچ جا، از اینگونه انتقادات ندارد.

## تذکر

در پایان مقال تذکری را بمناسبت نمیداند، و آن اینستکه در نسخه حدائق که استاد معاصر اقبال تصحیح و چاپ کرده اند، در نوع چهاری از (رد العجز علی الصدر) چنین آمده است:

«این نوع همچون نوع سیم است (پس، اول مصراع اول را صدرخواند، و آخر ش را عرض. و اول مصراع دوم را ابتدا خواند، و آخر ش را ضرب. عروضیان و اصحاب صنعت شعر، در این مقام عجز خوانند، و هر چه در میان مصراعها افتد، آنرا حشو خواند، مگر که معنی آن لفظ در آخر، غیر آن باشد که در حشو) سپس اقبال در ذیل صفحه چنین یاداشت کرده اند: «قسمت بین دو قلاب را سایر نسخ ندارد، در نسخه اصل هم که موجود است چنانکه مخفی نیست، در غیر مقام خود آورده شده و چون درست معلوم نشد که آنرا کجا باید قرارداد، همانجا بین دو قلاب، باقیش گذاشتیم.

بنظر این جانب جای مطلب فوق صدر مبحث است. اکنون آنرا در جائی که بگمان من باید آنجا باشد گنجانیده، مطلب را یکجا نقل میکنیم تا اگر بنظر خوانند گان مطلب بین قلاب بامطالب قبل و بعد آن مرتب بنظر رسد صحت آنرا تأیید نمایند:

## «بیان انواع رد العجز علی الصدر

از علمهای گزیده و صنعتهای پسندیده در باب بلاغت، رد العجز علی الصدر است. و عجز آخر بیت را گویند، و صدر اول بیت را. (پس اول مصراع اول را صدرخواند و آخر ش

راغر وض، واول مصراع دوم را ابتدا خوانند و آخرش را ضرب عروضیان،<sup>(۱)</sup> و اصحاب صنعت شعر در این مقام عجز خوانند، هر چهدر میان مصراعها افتاد آنرا الحشو خوانند) واينرا شعراي يارسي مطابق خوانند و مصدر نيز خوانند.»




---

(۱) - جاي وير گول باید پس از کلمه عروضیان باشد نه ضرب، چنانکه در نسخه استاد اقبال چاپ شده است. و مراد از (اصحاب صنعت شعر) اهل فن بدیع است نه عرض و قافیت.



## فهرست حدائق السحر

شماره ترتیب	
۱	الترصیع (در پارسی در زرننا ندن جواهر و جز جواهر بود)
۲	الترصیع مع التجنیس
۳	التجنیسات
۴	بيان تجنیس قام
۵	تجنیس ذاتی
۶	تجنیس زائد
۷	تجنیس مركب
۸	تجنیس مکرر - تجنیس مزدوج - تجنیس مردد
۹	تجنیس مطرف
۱۰	تجنیس خط (مضارعه و مشاكله نیز خوانند).
۱۱	الاشتقاق - اقتضاب (این صنعت راهم بلغاء هم از جنس تجنیس شمرده است).
۱۲	الاسجاع (سه نوع سجع متوازی - مطرف - متوازی را ذکر کرده است).
۱۳	المقلوبات (پس از اشاره به کثرت انواع آن، بد کرجهار نوع معروف اقتصار کرده است: ۱- مقلوب بعض ۲- مقلوب کل ۳- مقلوب مجذح ۴- مقلوب مستوی).
۱۴	انواع رد العجز على الصدر (این راشعر ای پارسی مطابق خوانند - ومصدر نیز گویند). مؤلف حداائق شیخ نوع بی نام از آن ذکر کرده است.
۱۵	المتضاد - مطابقه
۱۶	الاعنات - لزوم مالايلزم
۱۷	تضمين المزدوج

# جدول مقاييسه

(صفحة اول)

صفحة كتاب	فهرست ترجمان البلاغه	صفحة كتاب
١	في الترصيع (پارسي آن گوهر بر شته کردن بود.)	١
-	في الترصيع والتجنيس	٢
٥	في التجنيس المطلق (وبعضی فارسی نویسان متشابه کویند.)	٣
٦	اين قسم تجنيس را ذكر نکرده است.	-
٨	اين قسم تجنيس را ذكر نکرده است.	-
٩	في التجنيس الزائد	٦
١٠	في التجنيس المركب	٤
١١	في التجنيس المردود	٥
١٢	اين قسم تجنيس را ذكر نکرده است.	-
١٥	في المضارعة	١١
١٤	في المقتضب (پارسي وی باز بین باشد.)	١٠
-	بيان الاسجاع (هر سه نوع سجع را ذکر کرده است.)	٧٣
-	في المقلوب ٨ في القلوب المستوى ٩ في القلوب المجنح (مقلوب باشگونه بود.)	٧
٧	في المطابقة (شش قسم آنرا ذکر کرده است). رد الصدر على الفخذ (دوچيز بهم آوردن)	١٢
١٦	في المتضاد - مطابقة (پارسي متضاد آخشیج بود.)	١٣
٥٢	في الاعنات ١٥ - في اعنات القرینه (صنعت ١٥ را مؤلف حدائق ذکر نکرده است.)	١٤
-	اين صنعت را ياد نکرده است.	-

## فهرست المعجم

ترجمه	۱
ذکر نکرده است	-
تجنیس	۰
تجنیس تام	۶
تجنیس ناقص	۸
تجنیس زائد	۹
تجنیس مر کب	۱۰
تجنیس مزدوج	۱۱
تجنیس مطرف	۱۲
تجنیس خط	۱۵
اشتقاق - اقتضاب	۱۴
این صنعت را ذکر نکرده است	-
این صنعت را ذکر نکرده است	-
ردالصدرالى (کذا) العجز	۷
مطابقه	۱۶
اعنات	۰
این صنعت را ذکر نکرده است.	-
وردا العجز الى الصدر رانیز بامثالش آورده است ولی این هر دورا در ضمن تجنیس، و بمناسبت مثال آن، و بدون ذکر اقسام آورده است.	

## فهرست حدائق السحر

ردیف	شماره	
	١٨	الاستعاره
	١٩	حسن المطلع
	٢٠	حسن التخلص
	٢١	حسن المقاطع
	٢٢	حسن الطلب
(اين صنعت را نيز متناسب خوانند.)	٢٣	مراقبة النظير
(بارسي: دورويه)	٢٤	المدح الموجه
(واين را ذوا الوجهين خوانند.)	٢٥	المحتمل للضدين
	٢٦	تأكيد المدح بما يشبه الذم
	٢٧	الالتفات
(فارسي: بگمان افکنند)	٢٨	الايهام
دراين مبحث که تحت عنوان يك صناعت ذكر كرده است، پس از تعریفی جامع کامل که از شبیههات میکند و اصناف نیک و بد آنرا ذکر کرمی کند، هفت قسم آن بدین شرح، جدا گانه، با تعریف روشن و ذکر امثال و شواهد بیان می کند شبیهه مطلق - شبیهه مشروط - شبیهه کنایت - شبیهه تویت - شبیهه عکس - شبیهه اضمار - شبیهه تفضیل - تویسته اصطلاحات مطابق هر يك را از رو اسرار البلاغه و المعجم در فهرست فرآنموده است.	٢٩	التشبيهات
	٣٠	سیاقه الأعداد
	٣١	تنسيق الصفات
(واين عمل را ارباب صناعت حشو نيز خوانند) و حشو برسه نوع است حشو قبیح - حشو متوسط - حشو ملیح - هر يك از انواع ربا ذکر امثله بیان کرده است و در باره حشو ملیح میگوید: «اين را مردمان حشو لوزینچ خوانند	٣٢	اعتراض الكلام قبل التمام

# جدول مقاييسه

(صفحه دوم)

كتاب	صفحه	فيهرست ترجمان البلاعه	كتاب	صفحه
٣١		في الاستعاره	١٦	
٥٨		في حسن المطالع	٢٣	
-		في حسن المخالص	٢٤	
-		في حسن المقاطع	٢٥	
-		في حسن السؤال - وطلب المجاورة ؟	٦٨	
٥١		في مراعات النظير	٣٥	
-		في المدح المؤجه	٣٦	
-		في الكلام المحتمل للمعنىين الضدين	٤٥	
٤٩		في تأكيد المدح بما يشبه الذم	٣٩	
٤٧		في الالتفات	٣٨	
٢٦		اين مبحث رادر ترجمان ذكر نكرده است.	-	
٥٤		في سياقة الاعداد	٢٦	
٥٣		في تنسيق الصفات	٣٤	
٤٣		في اعتراض الكلام في الكلام قبل التمام (اصطلاح ترجمان رساتر بنظر ميرسد)	٤٤	

فهرست المعجم	صفحة كتاب
استعارات	٣١
حسن مطلع ومقطع و لطف تخلص و ادب طلب	٥٨
این چهار صنعت را تحت عنوان فوق در آورده و بترتیب تمثیل کرده است و برای بعضی تعریف نموده است.	-
موااعات النظير	٥١
ذكر نكرده است	-
ذكر نكرده است	-
تا كيد المدح بما يشبه الذم	٤٩
التفات	٤٧
ایهام	٢٦
سياقه الأعداد	٥٤
تنسيق صفات	٥٣
اعتراض و آنرا حشو خوانند یعنی این بارش بیت) (هر سه نوع حشورا که از اقسام اعتراض است، ذکر کرده است.	٤٣

## فهرست حدائق السحر

ردیف	شماره
٣٣	المتلون
٣٤	ارسال المثل
٣٥	ارسال المثلين
٣٦	ذوالقافيتين
٣٧	تجاهل العارف
٣٨	السؤال والجواب
٣٩	الموشح
٤٠	المربع
٤١	المسقط
٤٢	الملمع
٤٣	المقطع
٤٤	الموصل
٤٥	الحذف
٤٦	الرقطاء
٤٧	الخيفاء
٤٨	المصحف
٤٩	الترجمة
	پارسی و شاخ بر بند باشد، مرصع بجواهر (پس از اشاره به کشت فروع و شعب آن مشجر و مصوّر را نام برده و تعریف کرده است بی مثال). (پارسی هر بیان چهار سو باشد)
	(ترجمه نکرده است) (واین را شعر مسجع نیز خوانند) (معنی او باره پاره بود) (پارسی بیوسته بود)
	(سیاهی بود با اون نقطه های سپید آمیخته) (پارسی خیفی یا کچشم اسب سیاه و یکی کبود بود) (ومصحف بر دو گونه است: یکی مضطرب و دیگری منظم)

# جدول مقایسه (صفحه سوم)

## فهرست ترجمان البلاعه

صفحة  
كتاب

این صنعت را ذکر نکرده است		
فی ارسال المثل فی البيت	٤٠	
فی ارسال الملين فی البيت	٤١	
ترجمان این صنعت را ذکر نکرده است		
فارسی ناشناختن آوردن (شاید بعلت نادرستی این ترجمه صاحب حدائق آنرا نیاورده است)	٣٧	
فی تجاهل العارف		
(اشتقاق موشح از و شاح گردن بند بود) اقسام آنرا ذکر نکرده است	٥٥	فروع و
فی السؤال والجواب	٥٠	
فی الموشح		
این صنعت را نه مستقل و نه در ضمن سایر اقسام موشح ذکر نکرده است		
فی المسمط	٥٤	
(پارسی گروه گروه کرده بود)		
فی الملمع	٥٦	
(ترجمه نکرده است)		
فی المقطع	٥٨	
(ترجمه نکرده است)		
فی الموصل	٥٩	
این صنعت را ذکر نکرده است		
این صنعت را ذکر نکرده است		
این صنعت را ذکر نکرده است		
فی المصحف	٦٠	
فی الترجمة	٦٤	

صفحة	كتاب	المبحث	العنوان
٥٦	دعا	ذکر نکرده است	(این صنعت را در قسم اول کتاب که مربوط بقواعد شعر است ذکر کرده است .
٥٥	توضیح	ذکر نکرده است	(در این باب فنون و انواع بسیار آورده است که حاکمی از کمال تفہن در عهد دوی میباشد،)
٥٤	تسمیط	ذکر نکرده است	(نه مستقل و نه در ضمن توضیح)
٥٣	ذکر نکرده است	ذکر نکرده است	(در این باب فنون و انواع بسیار آورده است که حاکمی از کمال تفہن در عهد دوی میباشد،)
٥٢	ذکر نکرده است	ذکر نکرده است	(این صنعت را در قسم اول کتاب که مربوط بقواعد شعر است ذکر کرده است .

## فهرست حدائق السحر

شماره  
ترتيب

المعجمي	٥٠
(وعجم این راچیستان خوانند)	
اللغز	٥١
التضمين	٥٢
الاغراق في الصفة	٥٣
(ترجمه نکرده است) اقسام شش گانه آن را ما نند بحث تشبيه تحت همین عنوان درج کرده است	٥٤
الجمع والتفريق والتقسيم	
تفسير الجلى والخفى	٥٥
المترزل	٥٦
المردف	٥٧
الاستدراك	٥٨
الكلام الجامع	٥٩
الابداع	٦٠
التعجب	٦١
حسن التعليل	٦٢
الفاطئ كمدرزان اهل صناعت افتاده است	٦٣

# جدول مقایسه (صفحه چهارم)

فهرست ترجمان البلاغه	صفحة كتاب
این صنعت را یاد نکرده است و گویا آنرا با العز تفاوت نمیگذاشته.	
آنرا تعريف نکرده اما از ذکر فائدہ آن وام لغز و معماری کی میدانسته است.	اللغاز والمجاجات ؟ ۵۲
برای تضمین، دو تعريف کرده است که تا صاحب حدائق میگردد	فى التضمين ۵۳
(فارسی، در رفتان بودا ندر صنعت چنان که ذکر نکرده است	الغراق فى الصفة ۲۷
فی التقسير الخفي ۴۳—فی التقسير الظاهر (این هر دو صنعت را رسید دریک فصل و این صنعت را یاد نکرده است	۴۲
این صنعت شعری را، با آنکه هم است، یاد نکرده است	فی الاستدراك ۴۸
فی الكلام الجامع للموعظة والحكمة والشكوى	۶۹
فی الابداع	۷۰
فی التعجب	۴۶
فی حسن التعليل	۴۷
چیزی بجای این فصل نیاورده است.	نندم بحث تشییه تحت همین عنوان

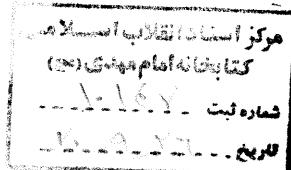
## فهرست المعجم

صفحه كتاب	
۶۷	لغز و معمى (لغز و معمار ادرياك فصل عنوان کرده ولی تنها بتعريف لغز و بيان پرداخته و گويا معمارا با آن فرق نگذاشته یا معتقد بتفاوت آن برخلاف حدايق)
-	ذکر نکرده است
۳۰	اغراق در ضمن امثال تشبیه تفضیل فقط اشارتی باين صنعت کرده اند
۲۵	جمع و تقریق (انقسام آنرا بدو قسم متذکر شده است و تقسیم را پس از تبیین در دریف ۳۴ ذکر کرده است، بدون تعريف و تقسیم)
۳۳	تبیین و تفسیر با شیاع و ایجاز بیان کرده است.
۳۲	ارداد
۴۸	تدارك
-	ذکر نکرده است
-	بعضی از اجناس شعر که متداول عامه شرعا است

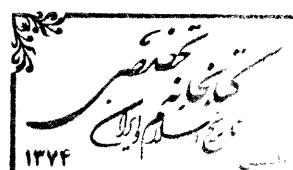
**فهرست کتاب‌هایی که در تدوین این رساله از  
آنها استفاده شده است**

نام کتاب	نام مؤلف	تاریخ و محل چاپ
اسرار البلاغة	شيخ عبدالقاهر جرجانی	مصر ١٣٤٤ ق. هـ
دلائل الاعجاز	«	« ١٣٧٢ ق. هـ
اساس البلاغة	زمخشري	« ١٩٠٣ م
بدیع	ابن المعتز	انگلستان ١٩٣٥ م
فقد الشعر	قدامة بن حعفر	قسطنطینیه ١٣٠٢ ق. هـ
الصناعتين	ابوهلال عسکری	مصر
الوسيط	شيخ احمد اسكندری -شيخ مصطفی عنانی مصر ١٣٥٠ ق. هـ	
العمدة	ابن رشيق قیروانی	« ١٣٧٤ ق. هـ
ادب الكاتب	ابن قتيبة	« ١٣٤٦ ق. هـ
البيان والتبيين	جاحظ	« ١٣٣٢ ق. هـ
فقد الشعر	ابن بشر آمدي	«
چهارمقاله	عروضی سمرقندی	تهران ١٣٣٤ ش. هـ
الوسطة	علی بن عبدالعزیز جرجانی	مصر
مقدمه کتاب العبر	ابن خلدون	«
القهرست	ابن النديم	«
آداب اللغة العربية	جرجي زيدان	م ١٩١٢
اعجاز القرآن	ابوبکر باقلانی	(١) ١٣٤٣ ق. هـ

(١) در حاشیه کتاب (الاتفاق فی علوم القرآن) تأليف جلال الدین سیوطی، چاپ شده است.



نام کتاب	نام مؤلف	تاریخ و محل چاپ
مفتاح العلوم	ابویعقوب سکاکی	فن الشعر (بامقدمه مترجم) ارسسطو (ترجمه عبدالرحمین بدوى) « ۱۹۵۳ م
التقایه	جلال الدین سیوطی	«
تلخیص المفتاح	خطیب قزوینی	« ۱۳۵۰ ق.ه
مطول	تفتازانی	تهران
مختصر	«	«
الخطابة	ارسطو (ترجمه دکترا براهمی سلامی)	بلغة ارسسطو بين العرب واليونان (دکترا براهمی سلامی) « ۱۳۷۳ ق.ه
ترجمان البلاغة	محمد بن عمر الرادویانی	ترجمان البلاغة استانبول ۱۹۴۹
حدائق السحر	عباس اقبال	تهران
المعجم في معايير اشعار العجم	شمس قیس رازی	تهران ۱۳۳۸ ش.ه
هنجر گفتار	سید نصر الله تقوی	تهران
بدیع	وصال شیرازی	خطی. کتابخانه آقای دکتروصال.
		از جمله منابعی که در تأثیف این رساله‌هاز آنها استفاده کرده‌اند، یکی نظرهای سودمندی است که جناب آقای مدرس رضوی استاد ارجمند انشکده ادبیات دانشگاه تهران داده‌اند. دیگری راهنمایی‌هایی است که دوست گرامی آقای داش پژوه، معاون کتابخانه دانشکده حقوق به پاره‌ای از مأخذ نموده‌اند. از اینرو شایسته دیده‌فرهست منابع و مأخذ را بنام این دو دانشمند گرانمایه حسن ختم بخشد.



باشر مساري فراوان خواهشمند است ييش از شروع بطالعه اين رساله کوچك اين غلطهاي

چاپي را تصحيح کنيد.

صفحه	سطر	غاط	صحیح
	۱۰	شدۀ	شدۀ
۲	۱۵	باعلانی	باعلانی
۲	۲۰	آنرا	اورا
۳	۱۲	زيادروي	زياده روی
۴	۲۰	خودرۀ	خود را
۴	۲۶	زاويان	راويان
۵	۱۸	ابن المعتز	ابن المعتز
۵	۱۹	مطالب آن	مطالب آن
۶	۷	اطلاع	براطلاع
۶	۷	ابن المعتز	ابن المعتز
۷	۱۱	وبلاغت وتفاوت	وبلاغت
۸	۵	وغرابت	وغرابت
۸	۱۰	گاهشناسي	گاهشناسي
۸	۱۶	در مقدمه درخوان داین علم	که او لامبا حاث علم بیان و فن بدیع را زیکدیگر
۹	۶	ووصل	ووصل
۹	۸	که او لا ازیکدیگر	که هر چند
۹	۱۰	چه هر چه	پرداخته است
۷	۱۵	پرداخته است	وحتی در تربیت
۱۰	۱۶	وحتی در تربیت	اساسی فن
۱۱	۲۱	اساس فن	هنر سخن
۱۲	۵	هر سخن	میتوانند
۱۲	۶	میتوانند	گراییده‌اند
۱۲	۱۰	گراییده‌اند	شمس قیش
۱۳	۱۲	شمس قیش	در کتاب‌های مربوط باین
۱۴	۱۴	در کتاب‌بیان فنون	و خفا
۱۵	۲۱	و خفا	پیرایه‌های دیگری
۱۶	۷	پیرایه‌های دیگری	در آثار متأخران
۱۶	۱۶	در آثار متأخران	داشته است بیان شده است
۱۶	۱۸	داشته است بیان شده است	آنرا شده است
۱۷	۱	رجه شبه	وجه شبه

صفحة	سطر	غلط	صحيح
١٨	٢٣	برمی آید که	برمی آید
٢٠	١١	یا شیخ عبدالقاهر	شیخ عبدالقاهر
٢٤	٣	ابولحسن	ابوالحسن
٢٤	٤	آنرا درسرمشق	آنرا سرمشق
٢٤	١٥	اسپری شدن	اسپری شد
٢٧	٢٧	الحام	الهام
٢٩	٦	درنzed اهل	درنند اهلمن
٣٠	٤	رذبازان	درذبان
٣٠	٢٢	ازداره صواب	ازدائه صواب
٣١	٣٠	حرف باحروفی	حرف ياحروفی
٣٤	١٢	این مزايا	(زايد است)
٣٦	١	(٣)	(١)
٣٦	١١	(٢)	(١)
٣٦	١٥	بالمغزیین	للمعنیین
٣٧	٣	هنوژهم	هم
٤٠	١٦	در آخر ادبیات	در آخر ابیات
٤٠	١٩	(دشوار افکنندن)	(دشوار افکنند)
٤١	١١	او مشیه	ومشبیه
٤٢	١١	راه	راء
٤٤	١١	کلیله و دمنه	کلیله و دمنه
٤٦	٢٠	کتاب اسرار	كتاب
٤٧	١٦	استقرار مطالب	استقرار مطالب
٤٧	٢٠	اطبلحات	اصطلاحات
٤٩	١٨	آرا زینتداد	آنرا زینتداده
٥١	١٩	بهائی	بهایی
٥٢	١٩	(رجوع شود به فهرست مقاله) این عبارت زائد است	(رجوع شود به فهرست مقاله) این عبارت زائد است
٥٢	٢٢	ترجمه ایهام	ترجمه ایهام
٦١	٧	غلى الصدر	على الصدر
٦١	١٦	ذکر شده است	ذکر شده است
٦٢	٣	یا بالعكس	یا بالعكس
٦٣	٩	اما مؤلف	مؤلف
٦٣	١٥	مشیه ما به	مشیه به
٦٥	١٥	این صنایع، ذکر	این صنایع و ذکر
٦٦	٨	کردہ اند	کرده اند
٦٦	٨	چهارم	چهارم